

# امام مهدی



جهان در انتظار است

لا اله الا الله

انتخاب از: حامد پیر حقیقی



**سیر و دہائی:**

**امام مہدی <sup>اع</sup>**

**انتخاب از حقجو**

حق طبع محفوظ



## مشخصات کتاب

نام کتاب : سرودهای امام مهدی (عج)  
انتخاب از : حسین حقجو  
مرکز پخش : انتشارات پیام اسلام قم  
چاپ شده در : چاپخانه صدر قم  
تایپ از : المهدی قم  
تیراژ : ۱۰۰۰۰ جلد



## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةَ بْنَ الْحَسَنِ  
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ  
وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا  
وَدَلِيلًا وَعَيْنًا ، حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا  
وَ تُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا .

الها درود برولی مرت حضرت مهدی حجة بن  
الحسن (ص) و بر آباء گرا مشیاد .  
الها تو در این ساعت و در تمام ساعات سر-  
پرست و نگه دار و پیشوا و یار و رورهنما و چشم  
بینای وی باشد تا آنکه با میل و رغبت او را در  
زمینت مستقر سازد و مدت درازی در آن بفرستد-  
مندش نماید .

بنا م خدا و با آرزوی قیام جها نی حضرت مهدی (عج)



یکی از مهمترین وظایف شیعه در زمان غیبت امام مهدی (عج) گسترش و نشر و تعالی نای م و فرما نوز مینه سازی برای قیام جها نی آنحضرت است .

زیرا که فجا میدها به پگاه قیام مشحوقا ست .

زیرا که شفق و صبحگاه شیعه با نبودنش بی معنا ست

زیرا که عزتبخش واقعی شیعیان مخلص اوست ،

زیرا که نا بودکننده های اهل نفاق ، شرک ، ستم ، دروغ

تهمت ، حکومت کفار در چهره های واقعیش اوست ،

زیرا که حیاتبخش مفا هیم و ارزشهای الهی در همه

ابعدش اوست ،

زیرا که اوحجة الله ، خلیفة الله ، باب الله ، وجه

الله ، پیدالله ، وسیلة الله است و رضوان خدا در رضایت

و خرسندی او شکل میگیرد .

زیرا که عصا ره ی هستی ، قطب عالم مکان ، وسیله ی

روزی مندی جها نیان ، مایه ی آرامش زمین و آسمان ، درمان

امراض روحی و جسمی جوامع اوست ،

آری درانتظار چنین ابرمردی ، انسان کا ملی

با آن ویژگیهای مختصری که بیانشد به امت جوش ، خروش

جهش ، حرکت میبخشد .

آری در انتظا را و بودن برای تحقق حکومت جهانی  
 وی در انسا ن تعهد، مسئولیت، تحرک میا فریند،  
 امید تشکیل اتحاد جما هیرا سلامی است که اندیشه  
 و افکار شیعیان را از محدود بودن به یک شهر و کشور و قاره  
 پرواز میدهد و بسوی یک بینش الهی و در نتیجه رضوان  
 الله را هبری میکند.

آرزوی قیام و حکومت اوست که امام شیعه را در مسیر  
 خودسازی و دگر سازی می دهد.

برای ایجا د تحرک معنوی و سوقا فکار بسوی قیام  
 او بر آن شدم تا کتاب سرودهای امام مهدی (عج) را از  
 میان اشعار شعراء برگزینم و تقدیم آستان مقدسش و نیز  
 منتظرین آن حضرت نمایم.

بها مید آنکه این ارتباط معنوی زمینه‌ی خودسازی  
 و شیعه پروری را مهیا و آغاز حرکت بسوی رضایت او  
 و رضوان الله گردد.

تا ما نیز گامی اندک در تحقق وعده‌ی الهی مبنی  
 بر اعطای حکومت مستضعفین به دست توانای آن بزرگ  
 پرچم دارا سلام برداشته باشیم.

آمین رب العالمین

قلم حسین حقیق

# از نظر پنهان

صاحبی هست مرا کز نظرم هست نه پنهان  
ای خوش آن روز که از پرده کند چهره عیان  
گرد دعا لم همه از نور جمالش روشن  
گر شود زان مر خدا نور جمالش تا بسان  
اوبود منتظرا مر خدا و ندقدیدین  
که چه روزی و چه ساعت رسدا و را فرمسان  
اوست مولای همه عالم و عالم از اوست  
من یکی عبد فروما یه بی نام نشسان  
اوبود شاه و من خسته گدا و دای در او  
به رعیت نظرا ز مهزما یسدسلطان  
نامنا میش (محمدم) لقب او مهدی  
حجة بن الحسن و قائم دین شاه زمان  
خواهم از در که یزدان که بی دارم از دل  
پاس فرمانها یون توحتی الامکان  
نیست ما غمی از پیرش محشر زیبرا  
دارم از مرحمتت در کف خو خط امسان  
پیروی شهره نشد در افاق خودا مسا  
نامتو در همه آفاق بود در دزبان

# تہمتای وصال

صبا اگر گذریا فتد بہ کشید دوست  
بیا رسوی محبا نپیا می از دوست  
وگر چنا نکہ در آن حضرتت نبا شدیار  
برای دیدہ بیا ور غبا ریلز در دوست  
غبار در گہا وتوتیای "۱" دیدہ کنیم  
بدین وسیلہ ببینیم سوی منظر دوست  
بسوختیم ز ہجران، شراب وصل بیار  
کہ آب دوست نشا ندشرا را زردوست  
من گدا و تمنای وصل و ہیہ سات  
مگر بخواب ببینم خیال منظر دوست  
اگر چہ دوست بہ چیزی نمی خرد ما را  
بہ عالمی ن فروشم مویا ز سردوست  
چہ باشدا رشودا ز بند غم دلشش آزاد  
کہ هست فیض ثنا خوا نکمیتہ چا کردوست

"۱" توتیا: سرمہ



# بیاد تو شیرین گامها

ز هجر مهدی هادی مت ، کا روبا رم تلخ  
گذشت زین غم جا نسوز روزگا رم تلخ  
شراب وصل توروزی شود مگر روزی  
که درخیا لجزا اینا ست هرچه آ را م تلخ  
حلاوتی ز عبا دت نمی چشم بی تو  
کجا بر "ا" شیرین چو تخم کا رم تلخ  
بری از عمر نخوردم که لذتی بخشد  
که بی تو شده همه محصول کشت وزا رم تلخ  
دها نه بذکر تو شیرین کنم مگر که به لب  
بغیر حرف تو با شده آ نچه آ رم تلخ  
نه ذکر تو ست هما نا حلاوت سخنم  
که هست حرف دگر هر چه مینگا رم تلخ  
اگر چه شهد خورم زهر ما رشدم در کام  
که همچو فیض بود بی تو کا روبا رم تلخ

"ا" بر زمین

# مهدی بیا مهدی <sup>(عج)</sup>

گویم به آواز جلی، مهدی بیا، مهدی بیا  
فرزند دل‌بند علی، مهدی بیا، مهدی بیا  
ای‌ها می‌قرآن و دین‌یا بن‌الحسن، یا بن‌الحسن  
ای‌ها و رست‌ضعفین، یا بن‌الحسن، یا بن‌الحسن  
این‌بی‌قرا ری‌تا بکی مهدی بیا، مهدی بیا  
چشم‌انتظار ری‌تا بکی، مهدی بیا، مهدی بیا  
خشم‌ش‌را فروز‌ش‌دیا بن‌الحسن، یا بن‌الحسن  
قیام‌ما پیروز‌شد یا بن‌الحسن، یا بن‌الحسن  
ای‌مصلح‌صلح‌آفرین‌مهدی بیا، مهدی بیا  
ای‌دشمن‌مستکبرین‌مهدی بیا، مهدی بیا  
ما و ارثا ن‌زین‌بیم یا بن‌الحسن، یا بن‌الحسن  
منتظرت روز و شبیم یا بن‌الحسن، یا بن‌الحسن  
ما جمله سربا زتو ایم مهدی بیا، مهدی بیا  
سربا زجان‌با زتو ایم مهدی بیا، مهدی بیا  
نهضت‌ما حمینی است یا بن‌الحسن، یا بن‌الحسن  
رهبر‌ما خمینی است یا بن‌الحسن، یا بن‌الحسن  
اوتابع‌فرمان‌توست مهدی بیا، مهدی بیا  
شاگردا بجدخوا ن‌توسته یا بن‌الحسن، یا بن‌الحسن

از جان خریدار تو ایم ، مهدی بیا ، مهدی بیا  
 طالب دیدار تو ایم ، مهدی بیا مهدی بیا  
 ما جسم و جان ما توئی مهدی بیا ، مهدی بیا  
 روح و روان ما توئی ، مهدی بیا ، مهدی بیا  
 ای مصلح کل جهان یا بن الحسن ، یا بن الحسن  
 ای حامی مستضعفان یا بن الحسن ، یا بن الحسن  
 ای حافظ ایران ما مهدی بیا ، مهدی بیا  
 بر لب رسیده جان ما ، مهدی بیا ، مهدی بیا  
 تو شمع و ما پروانه ایم یا بن الحسن ، یا بن الحسن  
 از عشق تو دیوانه ایم یا بن الحسن ، یا بن الحسن

## ...نوکجاس؟

ای طبیب در دمندا ن خسر و خوبا نکجا شئی؟  
 ای شفا بخش دل مجروح بیما را نکجا شئی  
 ظلم و جور و جهل و کین یکبارہ عالم را گرفتہ  
 ظالما ن جولان دهندا ی مصلح دورا نکجا شئی  
 دشمنان شا دو عزیزان خوار و قرآنمانندہ بیکس  
 یا معز الاولیاء ای حامی قرآن کجا شئی  
 صبحا میدمحبینا ز غمت شامسپه شدد

شمعدلا فروزدرشا مسیه روزا نکجائی  
 چوبیا بی خاک پائیت سر مهی چشم نما پیسم  
 رخنهم بر مقدمات ای روح بخش جان کجائی  
 تا یکی با هم نشنیم و بگوئیم در دیدن ااران  
 تا یکی ریزیم اشک از دیده ی گریا نکجائی  
 عمر کوتا هست و ترسم مرگ آید ناگهان  
 جان دهم اما نبینم روی آنجانا نکجائی  
 دیده ات گریا شب و روزا و صیبتهای بیسند  
 دوستان محزونان ز آن غموز غم هجران کجائی  
 خون حدت ریخت اندر کربلا با نوجوانان  
 طالب خون شهیدان، یا مظلومان کجائی

## پرده زرخسار...

امروز امتز الامراء جز تو کسی نیست  
 برنالهی دل غیرا تو فریا درسی نیست  
 غیرا ز هوس دیدن زرخسار چوما هست  
 اندر دل پر حسرت یاران هوسی نیست  
 ای مهدی دین پرده زرخسار برافکن  
 ما گمشدگان تیموره پیش و پس نیست

تویوسف گمگشته واسلام چو یعیقوب  
 بهر پدر پیرتو، دیگر نفسی نیست  
 قریبا نتو در دلت کز غم اسلام  
 جز اشک دما دم دگرت دا درسی نیست

# من گله دارم

برپای دل از گیسوی توسلسله دارم  
 بنگر ز فراقت چقدر حوصله دارم  
 صدقا فله ی عشق و انبر سر کویست  
 صدقا فله دل همراه این قافله دارم  
 پروانه صفت گرد رخت گردم و سوزم  
 از دوری رخسار تو ای شه، گله دارم  
 با پانتوان در ره وصلت بسرا میم  
 از خاک غمت بر کف پا آبله دارم  
 من دل بتو دارم تو ز من دل بگرفتی  
 بنگر چقدر بین تو، من فاصله دارم

# زهجرو و ساتو...

صبح و مسا زدوری تو الاما ن کننم  
آخر زهجر روی تو من ترک جا نکنم  
تا کی زا انتظا رتوریزم ز دیده اشک  
یعقوب وارا زغم تو من فنا نکنم  
خیزم به جستجوی تو گردم به هر دیوار  
من خویش را بر اه تویی خانما ن کنم  
خاک رخت شوم که نهی بر سرم قدم  
جانرا بر اه مقدم تورا یگان کنم  
بینم تما م خلق جها نرا بغيرت و  
گمگشته را سرا غز پیترا نوجوا نکنم  
از پافتا دم و نرسیدم بوصل گل  
بلبل صفت بکوی تو من آشیان کنم

# میسوزم و میسازم

از دوری تو میسوزم و میسازم  
 در راه وصال تو سربازم و سربازم  
 من در طلب رویت بیخود از خودی گشتم  
 گدست دهد و صلت با سربسویت تا زم  
 از درد دلم آگه کس نیست بغیر از تو  
 ای دلبر و دلدارم، ای محرم هر را زم  
 ای یوسف کنعانم از هجرتونا لانم  
 شاید برسد شاها برگوش تو آوازم

# نیش تو نوش است

عکس ترا به صفحه ی پندار میکشتم  
 عمری بود که حسرت دیدار میکشتم  
 جویم اگر به رهگذری خاک پای تو  
 چون سرمه ای بدیده ی خونبار میکشم  
 لذت برم به راه تو ای گل، زینت هـ  
 نوش است اگر که منت صدخار میکشم

صحبت بدونیا دتولذت نمی دهد  
 زینروی پا زمجلس اغیار میکشم  
 بودم پی گناه و تو چون سایه بر سرم  
 عمری بود خجالت این کار میکشم

# آرام جان

کردگار رحمتی آرام جان گم کرده ایم  
 بلکه در ابدان خود روح و روان گم کرده ایم  
 ما یتیمان مهدی ما حب ز ما نگم کرده ایم  
 جمله گمراهیم، میرکاروان گم کرده ایم  
 ای درین فاکز فرا غش جان ما برب رسید  
 قامت اسلامیانا ز بار غم پشتش خمید  
 چشم ما آن قامت و آن روی نیکویش ندید  
 جمله حیرانیم، میرکاروان گم کرده ایم  
 این شب هجران خدا یا کی بیایان میرسد  
 بهر درد شیعه کی داروودرمان میرسد  
 پرچم نصر من الله کی نمایان میشود  
 جمله نا لانیم میرکاروان گم کرده ایم  
 چشم ما با شد بر اهاش، روز و شب درانتظارش  
 تا که کی گردد ز پشت پرده ی غیب آشکار  
 مؤمنان بر مقدمش با دیدگان شکبار  
 جمله گمراهیم میرکاروان گم کرده ایم



# غم مخور

مهدی آخر ما نآید به دورا نغم مخور  
کلبه‌ای حزا نشود روزی گلستا نغم مخور  
این دل غم‌یدیده‌ها لش به شود دل بدمکن  
وین سر شوریده با ز آید به سا ما نغم مخور  
بی حضورش چند روزی دور گردون‌گر گذشت  
دائما یکسا ننباشد حال دورا نغم مخور  
ها نمشونو میدچون واقف نه‌ای سرا ر غیب  
باشدا ندر پرده حکمت‌های پنهان غم مخور  
چونا میدوصل او هر لحظه هست و ممکن است  
در فرا قش صبر کن با در دهجرا نغم مخور  
حال ما در فرقت پیغمبر و اولادا و  
جمله میدا ندخدای حال گردا نغم مخور  
فیض اگر حال فنا بنیاد هستی برکنند  
کشتی آل‌نبی‌دا ری ز طوفا نغم مخور  
در جها نگرا ز حضورش دور باشی فیضیا  
روز مو عودش رسد دستت به‌دا ما نغم مخور

# یادتو مونسیم

ایپا دشه خوبان دا دا زغم تنها ئسی  
دل بی توبه جان آمد، وقتست که با زائی  
در آرزوی پرویت، بنشسته بهر را هسی  
صدزا هدو صدعا بد، سرگشته سودا ئسی  
مشتاقی و مهجوری، دورا ز تو چنانم کرد  
کز دست، نخواهد شد، پایا نشکیبا ئی  
ای دردتوا مدرمان در بسترنا کامسی  
وی یادتوا مونس، در گوشه ی تنها ئی  
فکر خود دورای خود در امر تو کی گنجسد  
کفر است در این وادی خود بینی و خود را ئی  
در دانه ی فرمان، ما نقطه ی تسلیمیم  
لطف آنچه تواندیشی حکم آنچه توفرا ئی  
گستاخی و پرگوئی، تا چند کتی ای فیض  
بگذرتوا ز اینوا دی، تنده به شکیبائی

## چه توان کرد؟

گریا ربما رخنما یدچه توان کرد  
زا بروی نقاب ارنگشا یدچه توان کرد

پنهای ناظرها اگر آید به تماشا

در دیده دلما بزدا بد چه توان کرد؟

آن حسن و جمالی که نگنجد به عسارت

این دیده مرا آنرا چون ببیند چه توان کرد؟

در دیده‌ی عشا قچو خورشید عیا نیست

گرد نظر غیر نیا بد، چه توان کرد

چون روی نماید دل و دین را بر باسد

یک لحظه، ولیکن چون نیا بد، چه توان کرد

آید بر این خسته دمی چون به عیادت

عمر ما اگر آندم بسر آید، چه توان کرد

ای فیض گرت یا رنخواهد چه توان کرد

ورخواهد دور خننما بد، چه توان کرد

## کوه و صحرا را ببوسم

من که لایق نیستم آن روی زیبا را ببینم

دلبرم هر جا گذارد پا من آنجا را ببوسم

کاشکی با دصبا باشم که ره یا بم بکویش

تا از آن محبوب موی عنبر آسا را ببوسم

ای که گوئی ما من سرگشته در کوه است و صحرا

سر ب صحرا مینهم تا کوه و صحرا را ببوسم

وادی رضوی نمی‌داند کجا باشد خدا یسا  
 گریه‌ها نم‌میرود تا کوه و صحرا را ببوسم  
 یکنظر افکنند بر نوح و رها نیدش ز طوفان  
 عا شقم رخسار نوح و موج دریا را ببینم  
 دوست دارم زنده باشم تا جمالش را ببینم  
 سربپایش افکنم تا پای مولار را ببوسم  
 کاش آید قبر زهراء را نماید آشک را  
 تا روم با چشم خونین قبر زهراء را ببوسم

# کیست او؟

- گل نرگس پسر نوح مر فاطمه کیست ؟  
 ولی عصر عزیز جگر فاطمه کیست ؟  
 آنکه بر غربت اسلام دهد خاتمه کیست ؟  
 کیست از عدل گلستان بکند جمله جهان ؟  
 کیست آن آیت فتح و ظفر و امیر و امیران ؟  
 کیست آن منتقم خون همه مظلومان ؟  
 کیست با یک نظر خویش کند ردد و داد ؟  
 کیست از لطف کند حاجت این جمیع اروا ؟  
 کیست بر ما بدهد تذکره یکی بر بپا ؟  
 حجّه ابن الحسن است ، حجّه ابن الحسن است

عاقبت مصلح کل ، مظهر یزدان آیین  
 برتن خسته‌ای این خسته دلان جان آیین  
 (عج)

## مهدی ادرکنی

یا مهدی، یا مهدی	ادرکنی یا مهدی
سرور و سالار مـ	ای مونس و غمخوار ما
ایشمع شام تا ر مـ	ای یا وروهم یا ر ما
ای آنکه بر ما رهبری	هم رهبری، هم سروری
تا کی ز ما دل می بری	الغوث یا بن العسکری
ای صاحب عصر و زمان	ای سرور کون و مکان
جسم و جها را همچو جان	ای امید منتظران
تا کی ز چشم ما ننهان	بنما رخ ماهت عیان
دل شاد کن نسل جوان	ما را ز هجرانت رهان
قربان دیده‌ی تـ	از داغ زهراء ما درت
هم بهر جدا طهرت	آن نورحی داورت

## مهدی (عج) نیامد

جان عالم به لب آمد ای خدا مهدی نیا مـ  
 دیده پر خون شد جدا و دل جدا مهدی نیا مـ  
 بزم انس با ندا ربی حضورا و صفائـ  
 عید ما رنگ عزا دارد چرا مهدی نیا مـ (۴)

- پرچم سرخ حسیناً مددلیل اینکـه گویمـــــــد :
- طالب خون شهید کربلا مهدی مهدی نیا مد (۴)
- امن یجیب المظنرا اذا دعا ویکشف السوء
- ذکر من امن یجیب است وبه مظنر حقیقی
- من دعا کردم ولی روح دعا مهدی نیا مد (۴)
- هرچه گفتم یا بن طاها ، یا بنیاسین ، یا بن احمد
- العجل یا بن النبی مصطفی مهدی نیا مد (۴)
- هرچه گفتم یا مفیث الشیعه ، نشنیدم جوابی
- هرچه گفتم یا معز الاولیاء مهدی نیا مد (۴)
- عشق ما ، امیدما ، هستی ما
- ما حب ما وولی عصر ما مهدی نیا مد (۴)
- تا به پای کاروان دل شفق با عشق ما مولا
- یا بن الحسن ، رو به رضوی کردم و ام ذی طوی مهدی نیا مد
- مهدی نیا مد ، مهدی ، نیا مد ، نیا مد

# شهر شیر کجنت

افسوس که عمری پیاغیا ردویدیم

ازیا ربما ندیم و به مقصد نرسیدیم

سرما به زکف رفت و تجارت ننمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

بس سعی نمودیم که ببینیم رخ دوست  
 جا نها به لب آ مدرخ دلدا رندیدیم  
 ما تشنه لب اندر لب دریا متحیر  
 آبی بجز از خون دل خود نچشیدیم  
 ای بسته به زنجیر تو دل های محبان  
 رحمی که در این با دیه بس رنج کشیدیم  
 رخسار تو در پرده نها نست و عیا نست  
 بر هر چه نظر کردیم رخسار رندیدیم  
 چندانکه بیا دتو شب و روز نشستیم  
 از شام فراقت چو سحر گه ندیدیم  
 تا رشته ی طاعت بپوی پیوسته نمودیم  
 هر رشته که بر غیر تو بستیم بریدیم  
 شاها بتولای تو در جهد نمودیم  
 بر نال لب لعل تو ما شیر مکیدیم  
 ای حقه حق پرده زر رخسار برفکن  
 کز هجر تو ما پیرهن صبر دریدیم  
 ما چشم بر ا هیم بهر شا ه و سحر گاه  
 در راه تو از غیر خیال تور هیدیم  
 ای دست خدا دست بر آ و ر که زد شمن  
 بس ظلم بدیدیم و بس طعنه شنیدیم  
 شمشیر کجست راست کند قامت دینرا  
 هم قامت ما را که ز هجر تو خمیدیم

شاها ز فقیران درت روی مگردان  
بر درگهت افتاده بصدگونه امیدی

# جان به لب آمد

دل‌م‌زدوری رویت بخون طپید بی‌نا  
درانتظار تو جانم به لب رسید بی‌نا

خمیدقا مت‌سروم ز شادی دشمن

حضرت مهدی

کنون که قاتم‌ما ز بار غم خمیدد بی‌نا

وَإِنِّي أَخْرَجُ حَبْرًا أَخْرَجُ

پسند دیده بود آنچه را پسند دل

وَلَا بَيْعًا إِلَّا حَسْرَةً

ندیده، دیده و دل مهر تو خرید بی‌نا

أَلَا غَيْبٌ فِي عُنُقِي

گره به کار ما فتاده گره گشائی نیست

ومن یا خواهم غایت

توئی به قفل مهمات ما کلید بی‌نا

در حالیکه پیمان بچکیت از گردنشان برگردم

بجان ما در پهلوشکست‌ها ت‌زه‌راء

نیست. به آرزوی ما چه

بحق محسن شش ما هه‌ی شهید بی‌نا

بخون سرخ شهیدان راه آزادی

که بهر وحدت ما نهفت آفرید بی‌نا

بسینه ای که شد آماج تیرنا مگردان

برای یاری این ملت رشید بی‌نا

بمادری که پسر را فدای قرآن کرد

به آه پرشوری کز جگر کشید بی‌نا



کنون که دشمن ما روسیا ه گردیده  
کنون که نائب تو گشته روسپیدبیا  
شعارشا عز و لیده روز و شب این است  
توئی میددل خلقنا امیدبیا

## دستم‌گیر از کرم

صرف شد در شا مهجرت سربسرا یا گما  
بر لب آمد جان ما و آخر بر نیا مدکا ما  
همتی ای مهدیا دست ما گیر از کرم  
تا زلفشهاج این دورا ن نلفزدکا ما  
سوی این سرگشتگان با مهربا نی کن نظر  
تا ز لطفت کم شود از دل غم یا م ما  
شب شد آخر روز ما در انتظا ر مقدمت  
و ه چه طولانی است ای مه در فراغت شام ما  
رشک جنت میشود این کلبه‌ای جزا نا گر  
سایه انداز ده‌های رحمتت بر ما  
ما کجا و وین رخسار نو را نی او  
بس بلند است اینزدا برنا رسا اندام ما  
از سرافرازی بسا قعرش میسا شیم سر  
گربطوما ر محبان ثبت گرددنا ما

# روز ما شب شده

حجۀ ابن الحسن روز ما شب شده  
جسم و جان همه در تاب و تـسـبـب شده  
ذکر اهل دعا یا رب، یا رب شده

بشنوا ز انیس و جان لاما، لاما  
ای ما مزمان لاما، لاما  
ای امیدجهان لاما، لاما

ای سرگشته اندر کوه و صحرا بیجا  
ای ارم خود کرده مهر و مهر را بیجا  
یا بن رسول الله، یا بن الزهراء بیجا

ما جسم و تو جان، لاما، لاما  
ای ما مزمان لاما، لاما  
ای امیدجهان، لاما، لاما

از هر روی تو صبا کم شده  
دنیا پرا ز ظلم و جور ستم شده  
شادی ما تو امبارنج و غم شده

ای تفسیر قرآن، لاما، لاما  
ای اما مزمان، لاما، لاما  
ای امیدجهان، لاما، لاما

کی در کف میگیری ذوالفقار علی  
 کی بسر میرسد انتظا ر علی  
 یا بن الزهراء توئی یادگار علی  
 ما جسم و توجانی ، الامان ، الامان  
 ای اما مزمان ، الامان ، الامان  
 ای امیدجهان ، الامان ، الامان  
 توبیا در جسم شیعیان جا نبده  
 چو توفرمان ندهی خیز و فرمان بده  
 کارا هل دل را سروسا ما نبده  
 ای مظهر یزدان ، الامان ، الامان  
 ای اما مزمان ، الامان ، الامان  
 ای امیدجهان ، الامان ، الامان

## مهدیا زود بیا

آنکه از نور رخس شمس و قمر جلوه گراست  
 یوسف فاطمه و حجت ثانی عشر است  
 نایبش آمد و شد فاطمه و پیر و زهن روز  
 دیده من منتظرا من منتظر ، منتظرا است  
 رهگشای ره ما رهبر ز مندهی ما  
 زانکه او را بجها ن مهدی ما را هبر است  
 نشود کم سر موئی ز سرا و بجها ن  
 تا که پیوسته و راسا بیهی مهدی بسر است

گفته پیغمبر اسلام (ص) حدیثی که مرا  
 در پس پرده‌ی غیبت به جها نیکپسراست  
 روزی از عمر جها نگر که بماند آنروز  
 روز پیروزی آن رهبر و لاکهراست  
 مهدیا زودبیا کز اشرظلم و ستسیم  
 آتش جنگ بهر جا نگری شعله وراست  
 غرب با زیچه‌ی بیداد جها ن خواراناست  
 شرقاً شفته‌تر از غرب به پیش نظر است  
 آنیکی تشنه‌ی خون بشر است و دگری  
 میزند دم که طرفدار حقوق بشر است  
 آنیکی از تسخیر جها ن میکوشد  
 دیگری طالب پیروزی و فتح و ظفراست  
 آنیکی طالب نفت و دگری عاشق گاز  
 آنیکی رهن سیم و دگری دزد زراست  
 آنیکی میکند افشاء که بودگاه نسبرد  
 دیگری میکند امضاء که جها ن در خطر است  
 آنیکی دشمن جمهوری اسلامی ماست  
 دیگری منکر اسلام در این رهگذراست  
 مهدیا زودبیا که از دوری تسو  
 دلم آزرده و از خون جگر دیده تراست  
 مهدیا زودبیا زود که زهرا ی عزیز  
 موپریشا نبخدا از غم مرگ پدر است

مهدیا زو دبیا کزستم آندونفـر  
 سینه‌ی ما درتو بوسه‌گه میخ دراست  
 از فشا ردرو دیوار چه گویم که علی (ع)  
 با حسین (ع) و حسن (ع) خویش از آن با خبر  
 طفل شش ماهه‌ی او ز آتش بیدادگران  
 از فشا ردرو دیوار بخون غوطه‌ور است

## از غمت چو نامه خمیده

آتش عشق تو در سینه نهفتن تا کی؟  
 همه شب از هجرت تو نخفتن تا کی؟  
 طعنه ز اغیار تو ای بارشفتن تا کی؟  
 روی نا دیده‌ی او صاف تو گفتن تا کی؟  
 چهره بگشایی که رخسار تو دیدن دارد  
 سخن از لب دوست شنیدن دارد  
 خاطر ما ز فراقت و پریشان تا چند  
 دوستان ز غمت و بی‌سروسا ما تا چند  
 خانه‌ی دل بود از هجرت تو ویران تا چند  
 در پس پرده‌ی غیبت شده پنجاه تا چند  
 پرده‌ای ماه‌فروزنده ز رخسار فکن  
 تا جها نرا کنی ز نور جمالت روشن

روی زیبای تو ای دوستندیدم آخـــــر  
 گلی زگلشن وصل تو نچیدم آخـــــر  
 نغمه ی روح فزا بیت نشنیدم آخـــــر  
 چو هلال از غمت ای ما ه خمیدم آخـــــر  
 روز ما تیره ترا ز شب بودا زدوری تو  
 زده آتش بدل ما غم مستوری تو  
 شب تا رهمه را ما هدل افروز توئی  
 عارفا زرا بخدا معرفت آموز توئی  
 دا و رودا درسی و دا دگرا مروز توئی  
 مصلح کل توئی، و بر همه پیروز توئی  
 هر که آزا ده و دا نشور و صاحب نظر است  
 بهرا صلاح جها نمنتظر، منتظر است  
**گدائی خانه ی تو . . .**

شده کار من گدائی	همه شب بر آستانست
ندهم به پادشاهی	بخدا که این گدائی
چوسگان بر آستانست	همه شب نهادها مسر
به بها نه ی گدائی	که رقیب در دنیا یسد
به حرم رهمندا دند	به طواف کعبه رفتیم
که درون خانه های	که تو در دورن چه کردی

# منتظر منتظر هستیم

تا در قفس سینه‌ی عالم نفسی هست  
صیادبسی، صیدبسی، دامبسی هست  
مرغ دل‌ما زین قفس آزادنگردد  
تا درس‌ما میل وهوی وهوسی هست  
ما را هوس دیدن رخسار کسی نیست  
چون دیده‌ی ما طالب دیدار کسی هست  
ما منتظران مُنْتَظِرٌ مُنْتَظَرٌ هَسْتِیْم  
کوداد رس هر دل بی‌داری هست  
زین قافله‌سا لار دل قافله‌داران  
ما را بدل امیدنوا ی جرسی هست  
از کینه‌ی بیدار دگران غم‌خورا یسدل  
فریاد مکن بهر توفریا درسی هست  
تا داد دل از که‌ترو مه‌تر بستانند  
در دادگه عدل خدا داد درسی هست  
ای چشمه‌ی امید جهان بشریست  
با زآی که بشر را بتوا میدبسی هست  
با زآی بمدجلوگری زانکه به عالم  
ژولیده صفت عاشق روی تو کسی هست

# خونجگر پیم ما

ما همه عاشق و دلدا هوجا نا نه توئی  
رهبر مردم آ زاده و فرزا نه توئی  
صدف دین خدا را در یکدا نه توئی  
قدمی رنجه نما صاحب این خانه توئی  
خانه ی صبر ز هجران تو گردیده خراب  
ایشه ا ز لطف و کرم منتظران را دریاب  
خاطر آشفته چنین پیرو قرآن میسند  
بی پناه ها یین همه ا فرا دم سلما ن میسند  
بیشا ز این ذلت این جمع پریشا ن میسند  
دوست را دستخوش فتنه ی دورا ن میسند  
تا بکی نزد کسا ن بیکس ویا و ربا شیم  
چندا ز دوری روی تو در آ ذر با شیم  
دل افسرده ی ما را ز غم آکنده ببیین  
آشنا را بر بیگا نه سرا فکنده ببیین  
از غم بی هنری یکسره شرمنده ببیین  
چه بگویم که تو خود آگهی از زنها ن  
باری آنجا که عیا ن است  
چه حاجت به بیگان است



بی‌نوما در کف بیگانه گرفتار شدیم  
 خون‌جگر از ستم دشمن‌مکار شدیم  
 توسری خور، زهو سرانی‌اشرا شدیم  
 در بخلق جهان خوارتر از خا شدیم  
 اجنبی پای‌چو در کشور اسلام نهاده  
 هستی ملت ما را ز فنا داد باده

## گر شود وصل نصیب

ننهی از چه سبب پای به کاشانه‌ی ما  
 کمتر از خا نه‌ی مردم نبود خا نه‌ی ما  
 گر بویرانه‌ی ما پای نهی می‌گوئیم  
 گنج‌پیدا شده بی‌رنج بویرانه‌ی ما  
 آفتا با زغم هجرت ورنجور شدیم  
 از غم هجرت و خونش‌دل دیوانه‌ی ما  
 جگر خونشده از غیبت طولانی تو  
 چکنم گرنشوی وارد به غم‌خا نه‌ی ما  
 بارلها نرسانی تو اگر مهدی ما  
 شکوه آرم به برت‌ای رب رحیمانه‌ی ما  
 بارلها چکنم گرنشود وصل نصیب  
 آرزویش نرود از دل دیوانه‌ی ما

# به عشق تربت گویانو

تو شمع بزم مایی ای دل افروز  
بسوزا نزا آتشت پروا نسسه ای دل  
فروغت روشنی بخش روا نهاست

بیفکن پرتوی در خانسه دل

به عشق تربت گوی نگسارم

شدم اندر قفای کاروانسی

بواز کاروانماندم به صحراء

سرودم با زبا نبی زبا نیسی

غم عشقت بیا بون پرورم کسرد

هوای عشق، بی با لو پر م کسرد

بموگفتی صبوری کن، صبوری

صبوری طرفه ای خاکی بر سرم کرد

خوشا آنانکه سودا یتودا رنسد

که سر پیوسته در پای تودا رنسد

بدل دارم تمنای کسانسی

که اندر دل تمنای تودا رنسد

چو مرغ آشیانگم کرده هر شب

پریشان خا طروا فسرده جانم

نهم سرزیربال از جور صیاد

شکسته با لبر شاخی بخوانم

خوشا آنا نکه با تو همنشینند

همیشه با دل خرم نشینند

بود این رسم عشق و عشقبازی

که گستاخانه آیند و تو بهینند

## میل روی مهدی (عج)

دارد این دل ما میل روی مهدی

ای خدا روا کن این حاجت ما را

دست ما بد ما نش، جان ما به قربان نش،

یا کریم و یارب (۲)

ای خدا عطا کن روی ماه مهدی (۲)

چشم ما شود روشن، قلب ما شود خرسند از جما لمهدی (۲)

نزدیک و بفر ما بر ما فرجش را (۲)

در رکاب او باشیم، یا رویا ورش باشیم

یا کریم یا رب (۲)

ای خدا به ما ده ما حمای الزمان را "۲"

در جوار او باشیم، جان فدای او باشیم،

یا کریم و یارب (۲)

ای مهدی مو عود جانها به لب آمدند

در کجای عالم باشد آن مکتبت

انتظار تو دارم، اشک در بصر دارم، دیدگان عالم (۲)  
 گشته ایم همه پیر در فراغ مهدی (۲)  
 نالانه جگر داریم، خون ز دیده میباریم، از برای مهدی  
 ای مهدی قرآن جانها به فدا نیست  
 انتظار دارم در جوانی است  
 از پرده برون آیی، حق مادرت گیری ،  
 ای مهدی قرآن ،  
 ای مهدی زهراء  
 ای خدای رحمان ، ای کریم و یارب ،  
 حاجتم روا بنما ، حق مهدی زهراء  
 یا کریم و یارب (۲)

## در جستجو مانو

هر صبح و شام در طلبت جستجوکنم  
 از اشک چشم راه ترا شستشوکنم  
 مجنون صفت بدشت و بیا با نگذرکنم  
 بر هر که میرسم ز تو من گفتگوکنم  
 ز اهدا گرد آرزوی حور و جنت است  
 من از خدا لقای ترا آرزوکنم  
 سخا که رهت نموده سیه روزگار من  
 اندر خیال روی نکوی تو خوکنم

# پناه‌جی پناهان

ای پناه‌بی پناه‌ها نیا ور بی خانما نه‌سا  
در میان قبرخوا هم‌سربه‌دا ما نتوبا شم  
ای خدیو ملک ایمان پادشاه هر دو عالِم  
دوست دارم زندگی اما بدورا نتوبا شم  
دوست دارم یک شبی را تا سحرگاه از جمالت  
توشه‌گیرم، خوشه‌چینم بر سرخوا نتوبا شم  
دوست دارم ای حسن اندر عید اضحی  
در منای کعبه‌ی وصلت به قربان توبا شم  
ای امام منتظر بنما قیامت از قیامت  
دوست دارم شاه‌دبالی فتان توبا شم  
روسیا ه و عذرخوا هم‌ای شه‌والاتبسار  
آروز دارم قیامت از محبان توبا شم  
دوست دارم سویت آیم ورنه با دم میرود سر  
خوش دلم با‌دا دنجان نقش ایوان توبا شم  
ای هم‌ای کاخ احسان سایه افکن بر سر من  
خواهش دارم که وقت مرگ میهمان توبا شم

# حسرت دیدار دارم

عکس ترا به صفحه‌ی پندام میکششم  
عمری بود که حسرت دیدار میکششم  
جویم اگر به رهگذری خاکپای تو  
چون سرمه‌ای بدیده‌ی خونبیا میکششم  
لذت برم بر راه تو از نیش شهسوار  
نوش است اگر منت صدخا میکششم  
محبت بدونیا دتو لذت نمی دهد  
زین روی پا ز مجلس اغیا میکششم  
یکبارا اگر نگاه محبت بمن کنی  
فریادشوق از دل صدبار میکششم  
بودم پی‌گناه و تو چون سایه بر سرم  
عمری بود خجالت از این کار میکششم

\* \* \* \*

نظری کن که دل غمزدگان نشادشود  
گذری کن که جهان ز غم آزارشود  
رفتی و قلب محبان ز جفا ویران شد  
توبیای تا ز قدمت همه آبارشود

\* \* \* \*

اللَّهُمَّ عَظِّمِ الْبَلَاءَ وَبِرِّحِ الْخِفَاءَ

خداوند بزرگ شده است بلاهای ما و آشکارشد نهان ما

وَأَنْكَشَفَ الْغِطَاءَ وَضَافَتْ لَأَرْضِ

و برداشته شد پرده کارهای ما و تنگ شده بر ما زمین

وَمَنْعَتِ السَّمَاءُ وَالْيَمُّنُ وَالْمَشْجُكُ

و منع کرد آسمان و رحمت خود را و بسوی تو است ای خدا شکایت ما

وَعَلَيْكَ الْمَعْوَلُ فِي الشِّدَّةِ وَالرِّخَاءِ

و بر تو است تکیه و اعتماد ما در همه سختیها و آسایشها

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الَّذِينَ

خدا یا درود فرست بر محمد و آلش آنانکه واجب

افترضت علينا طاعتهم عرفنا بذلك

شمردی بر ما اطاعت آنانرا و شناساندی بر ما

مَنْزِلَتَهُمْ فَسَرَّحْنَا بِحَفِيهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا

مقامشان را پس بگشا از ما و گرفتار بهارها بحق آنها گشایش فوری

كَلِمَةَ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ مِنْ ذَلِكَ يَا مُحَمَّدُ

مانند چشم بهم زدن یا از آن هم نزدیک تر ای محمد

يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ أَنْصِرْنِي فَإِنَّكَ

ای علی ای علی ای محمد یاریم کنید بدوستیکه شما

نَاصِرٌ لِي وَأَكْفِيَانِي فَإِنَّكَ كَافِيَانِي

یار منسید و کفایتم کنید که شما کافی هستید مرا

يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ الْغَوْثَ

ای مولای من ای صاحب الزمان بفریادم رس

الْغَوْثَ الْغَوْثَ دَرِكْنِي دَرِكْنِي دَرِكْنِي

بفریادم رس بفریادم رس مرا دریاب مرا دریاب مرا دریاب



# شکار معبودان

در ماه شعبان جلوه گشته کار معبودان آمده  
کز بهر دیدار رخسار ز خلد محمودان آمده  
ز هرا به همراه علی آن مظهر جودان آمده  
با مجتبی خون خدا دلشاد و خوشنودان آمده  
باران رحمت بر زمین زین عید مسعودان آمده  
دلها همه غرق شرف زین تازه مولودان آمده  
گوئید بر خلق جهان موجود را جودان آمده  
در کان رحمت هر چه بخواز جود موجودان آمده  
یعنی که محبوب خدا مهدی موعودان آمده

امشب ز نور ایزدی عالم منور میشد  
اقلیم دل از نهضت شادی مسخر میشد  
خشنودان ز این موهبت قلب پیمبر میشد  
غرق شرف شاه نجف ساقی گوثر میشد  
دلشاد و خرم در جناح زهرای اطهر میشد  
مسرور قلب مجتبی از لطف دادور میشد  
از فرط شادی شادمان شاه فلک فر میشد  
چون آخرین شهکار حق هم نام محمودان آمده  
یعنی که محبوب خدا مهدی موعودان آمده ،

ازدا من نرجس گلی از امرایزد سسـرزده  
 گرنکتهت دلجوی خود صد طعنه بر عنبـرزده  
 خورشیدومه از شرم او بر چهره پرده بسـرزده  
 قدر و بهایش طعنه بر لعل و درو گوهر زر زده  
 نام دل آرای و را چون سکه حق بسـرزده  
 جبریل از فرط خوشی در عرش بال و پـرزده  
 و ز پرده دل نعره‌ای الله اکبر بسـرزند  
 چو از برای مسلمین سرچشمه‌ی سودا مـزده  
 یعنی که محبوب خدا مهدی موعودا مـزده

او آمده تا ریشه کن سازد زین بیـدا در  
 با تیغ خود بیجان کند هر جانی جنـدا در  
 بر نما یید در جهان کانون عدل و داد را  
 ویران کند از بیخ و بنا و کاخ استبداد را  
 فغان دهد از امر حق طوفان و ابرو بساد را  
 تا زیر و سازد زین هر لانه‌ی شیـدا را  
 خشنود سازد مردم آزاده و آزا را  
 کو خصم جان مشکین از هر مـدودا مده  
 یعنی که محبوب خدا مهدی موعودا مـده

او آمده تا تکیه بر او رنگ جاو الق زنیـد  
 احکام باطل را کندنا بود و دم از حق زنیـد  
 آتش بجان هستی هر کافر مطلق زنیـد  
 با تیغ آتشبار خود بر فرق هر احمـق زند

رونق بدین حق دهد آتش بهر ناحق زنیسد  
 بر تارک عرش اعلامردا نه ساق بیرق زنیسد  
 وانگاه با آئین خود بر فرق دین ابلق زنیسد  
 کومظه صلح و صفا از سوی معبود آمد  
 یعنی که محبوب خدا مهدی موعود آمد  
 ما ندگر از عمر جهان یک روز، طولانی شود  
 تا که بیاید مهدی و ظلم و ستم فانی شود  
 از پرتو رخسار او این دهر نورانی شود  
 روز خسان تاریکتر از شام ظلمانی شود  
 آن روز حاکم بر بشر احکام قرآنی شود  
 امر به معروف آید و نهی هوسرانی شود  
 وانگه ظنین اندازد دل این صوت روحانی شود  
 آنکس که سازد ظلم را از ریشه نابود آمد  
 یعنی که محبوب خدا مهدی موعود آمد  
 ایدل رهنا بخردان مسدود گردد غم مخور  
 پاینده دین و نهضت محمود گردد غم مخور  
 ظلم و ستم از بیخ و بن نابود گردد غم مخور  
 احکام قرآن زنده و مسعود گردد غم مخور  
 غم خوار ما بیچارگان معبود گردد غم مخور  
 چون حضرت صاحب زمان سر منشاء جوید آمد  
 یعنی که محبوب خدا مهدی موعود آمد  
 ای حضرت صاحب زمان افتادگان را یسا دکن

با دلربائی این دل ناشاد ما را شا دکن  
 با را بر آن راهی که حق راضی شود ارضا دکن  
 ناخ ستم را کن خراب از نوجهان آبا دکن  
 روی زمین را از کرم مملوز عدل و داد دکن  
 با نگه دل ژولیده را از قید غم آزاد دکن  
 و را به مداحی قبول از راه استمداد دکن  
 نا آنکه گوید روز و شب بر خلق مقصود آسوده  
 یعنی که محبوب خدا مهدی موعود آسوده

## گو شه نشین

گوشه‌ی چشمی به سوی گوشه‌نشین کن  
 ز آن که جز این گوشه‌گزینا ندارد  
 گرچه سیه روشدم غلام تو هستم  
 خواه مگر بنده‌ی سیاه‌نسا ندارد  
 هر که گدائی آستان تو آموخت  
 دولتی اندوختی که شاه‌نسا ندارد  
 مهر گیاهت حاصل دل عاشق  
 آب و گل ما جزا یسین گیاه‌نسا ندارد

# عید بز رنگاست امروز

نور تو در همه وقت و همه جا جلو گراست  
هر که آن نور نبیند خلش در بصراست  
هر کجا میگذرم وصف ترا میشنوم  
هر طرف مینگرم شمع رخت در نظراست  
با زشدنیمه ی شعبا نو کند جلوه گری  
نور ما هی که سرا فکنده به پیشش قمر است  
شیعیان را بودا مروزیکی عید بزرگ  
زانکه میلادهما یون شهی دا دگراست  
گل نرگس سحر از دا من نرجس سوزد  
بهترین موقع بخشندگی حق سحر است  
قائم آل محمد (ص) خلف پاک (حسن  
عسکری) هیبت و احمد نسب و خوش سیرا است  
وارث ختم رسل باشد و از نسل علی (ع)  
جده اش حضرت زهراء و حسینی پدراست  
همه مردم ز قضا و ز قدر در بیمند  
بنده ی دگه آ نشاه ، قضا و قدر است  
حب او در دل هکس که شود جا یگزین  
بهترین جنه و برنا رجحیمش سپراست

شهریا را بگدایا زرهت کن نظری  
 نظر لطف توای شاه به ازسیموزراست  
 آنکه نوشیدز سرچشمه ی فیضت جا می  
 این جهان خرم و دادار بقا مفتخر است  
 و آنکه شدرا نده ز درگاه توای حجت حق  
 همه جا بی سروسا مان، همه جا در بدر است  
 خسروا کی رسد آن روز که ظاهر گسردی  
 گیتی امروز پیر آشوب و جهان در خطر است  
 رسم انصاف و مروت شده منسوخ، ولی  
 خدعه و حیل و تزویر و ریا معتبر است  
 چهره بگشا که شد آن روز که گیری بر کسف  
 ذوالفقاری که ترا شا هد فتح و ظفر است  
 خیز و خونخواهی شاه شهداء کن شاه  
 انتقام پدرا البته بدست پسر است  
 عید میلاد تو گردید قرین امروز  
 روز نوفرخ و فرخنده بنوع بشر است  
 خیر مقدم به توای شاه که والا که سری  
 خیر مقدم به شهی با دکه والا که است  
 پیروی منتظر مقدم شاهان نهی توسط  
 آتش عشق تو در سینه ای و شعله وراست

# اما دادگریا

دنیا ی پرتلاطم و پراضطراب ما

ای پادشاه عدل

درانتظارتوست

ای مهدی عزیز که جانها فدای تو

ای رهبنجات ستمدیدگان بیبا

طوقی شده تمدن ما برگلوی ما

با علم و دانشی که به آن فخر میکنیم

در قتلگاه مستی این قدرت

"احسان" و "مهر" و "عاطفه" را

سربریده ایم

گردنکشانجا معهها تیغ درکف اند

مست اند و وحشی اند

این توده ها همه

قربانی قساوت تاریخ گشته اند...

این جنگهای خا نه براندا زشعله ور

تاب و توان زجا زوتن ما ربوده است

ای مایه ای مید

ای مهدی عزیز

درچشم ما فروغ نگاهی نمانده است  
ما رنج دیده ایم

محنت کشیده ایم  
حرمان کشیده ایم

ای رهبرنجات

ما هر دریزی زدیم و به هر سو روا نشدیم

اما پی دریغ...

دا روی درد خویش نیا فتیم عا قبست

اینک به آستانه تور و آورده ایم

این صبر ما و طاقت ما، انتظا ر ما

این انتظا ر تلخ

این انتظا ر سخت ترا ز مرگ جا نگداز

این عشق ما، علاقه‌ی ما، سوز و آه ما

ما تشنه‌ی حکومت عدل تو گشته ایم

این تشنگی شرور زده بر عقل و جان ما

ای مهدی عزیز

ای منجی بشر

ای رهبرنجات ستمدیدگان... بیا

ای دادگر... بیا



# چشم بدر منتظریم

چشم ما حلقه صفت شام سحر  
هست در فکر تو پیوسته به در  
همچو یعقوب زجران پسر  
این نوشتیم ز خوناب جگر  
کی فروزنده ترا ز ماه بیابا  
یوسف فاطمه از چاه در آی  
ای خوش آنروز که کودک بودیم  
بتولای تو میآسودیم  
هر طرف صورت خود بنمودیم  
هر کجا دیده‌ی خود بگشودیم  
توبه ما تاب و توان میدادی  
صورت خویش نشان میدادی  
لیک از کثرت عصیان امروز  
نفس بر ما شده یکسر پیروز  
حال ای عشق محبت آموز  
پرده بردار که حسنت بینم

# همه گویند بیا مهدی جان

خون مظلوم ترا میخوانند  
اشک معصوم ترا میخوانند  
آه محروم ترا میخوانند  
قلب معصوم ترا میخوانند  
توشفا بخش همه دلها ئی  
توگشا ینده ی مشکها ئی  
خون رخسار رسول دوسرا  
فرق بشکافتی شیرخدا  
نالهای شب تار زهرا  
پرچم سرخ شه کرببلا  
همه گویند بیا مهدی جان  
بگشا عقده ی ما مهدی جان  
مام توای منتقم ثار الله  
همچنان ماه شب آخر ماه  
پهره پنها نکند از دیده ی شاه  
تا که رویش نکند شاه نگاه  
به کسی دیده که با حال پریش  
ره بگیرد زنی از شوهر خویش

# ذروى زيادماها

زغم تو گشته ويرا ندلزار عاشقانست

زفراق رویت ای گل شده ایم نغمه خوانند

دل عالمی و دلها، زغم تو غرقه درخون

مکش ز ملالشاها، دگرا بروی کما نیست

تو که بال رحمتت بر، سرما فکنده سایه

زچه رونهایی از ما بکجاست آشیانت

همه از پی شوپویان، همه خسته ایم و بیجان

که توجان ما سوائی ملکا قسم بجانست

چه خوش است دیده‌ی ما شود از رخ توروشن

چه خوش است گوش ما را بنوازی از بیانت

به غلامی توشاها نه لیاقت است ما را

که خوریم غبطه‌ها برسنگ درب آستانست

همه ریزه‌خوار خوان کرم تو ایم و اکنون

مپسندنا امید از توشوندسا ثلانتست

غزلی نکوحسانا چوبنا مشاه گفتی

نرودزیا دها این نغمات جاودانست

# تا آمدن مهدی ما موعود خدا یا

یا رب برسان مصلح فرخ فرما را  
آن مظهر آزا دیوتاج سرما را  
یا رب تونگهدا ردرا بین موقع حساس  
از هر خطر و حادثه ای کشور ما را  
تا آمدن مهدی موعود الهی  
تا ییدکن از راه کرم رهبر ما را  
گروحدت ما رمز سرا فرازی ما شد  
دیگر مکن خم بردونا نسر ما را  
یا رب بکن از مهر پی یاری قرآن  
رسواترا زاین خصم ستم پرور ما را  
آزادی ما گوهر پر قدر و بها ئی است  
مگذار که دشمن ببرد گوهر ما را  
مرغ دل ما پرزند از شوق شهادت  
لبریز کن از رحمت خود سا غر ما را  
در سنگردین ما همه آ ما دهی جنگیم  
مگذار عدو فتح کند سنگر ما را  
از هر رخ مهدی موعود خدا  
بنگردل بر حسرت و چشم تر ما را

ژولیده نه با رد و صد با ربگویی

یا رب برسان مصلح فرخ فرما را

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا رب چه شود زاده ی زهراء ز در آید  
 آن یا سفر کرده ی ما از سفر آید  
 یعقوب صفت دیده بر آه دوخته جمععی  
 تا اینکه از آن یوسف زهراء خبر آید  
 آن رهبر کونین که نهان از نظر ما  
 کی میشود از پرده ی غیبت بدر آید  
 زیرا که علم دارش کون و مکان است  
 سرداری شاه زپی فتح و ظفر آید  
 این قامت خم گشته ی سلام شود را ست  
 با تیغ کجش تا که شه دادگر آید  
 آن منتقم ز بهرستم، آن شه مظلوم  
 از کعبه شود ظاهراً و با نون سر آید  
 مسرور شود حضرت زهراء به جنا بسش  
 چون بر سر قبرش خیر البشر آید  
 از قبر کشد پیکر آن دشمن دین را  
 آن روز شب هجر محبان سحر آید

# صاحب‌دار ابراهان

سفری کرده عزیز ز نظرینها ن است  
کن دعائی که دگر آمدنش آسان است  
گرچه گویند ز ماها همه رنجیده شده  
لیک بخش همه جا از طرف خوبا نست  
گردگا را سببی صاحب ما را برسان  
بهمه مرحمت و لطف تویی پیا نست  
به ولایت زره لطف عطا کن فرجی  
که ترا صبح و مسا منتظر فرما نست  
کیست گوید فرجش قابل امکان بود  
لیک بر آن که دستوردهی امکانست  
فرقه ای نیست که دعوی نیا بت نکنند  
وای کالای نیا بت چه قدر از زانست  
لیک آنمهدی موعود که ما معتقدیم  
نه در آن فرقه نه در فرقه ای زایشانست  
صاحب الامر همان مهدی موعود بود  
که چنین نامورا ضبط در این قرآنست  
نجم و العصر دگر فجر و دگر در بقره  
غیبتش خواننده که مقصود همین سلطانست

در صحف صاحب مهمید و در انجیل بود  
 نام ما شمع بکتاب پسر عمرا ناست  
 هست قائم بزبور و بکتبها یفرننگ  
 نامنا میش مسیحا یزما نعنوا ناست  
 هست اندر کتب زمزم و زردشت سرورش  
 مهدی نامش به کتاب همه سییا نسبت  
 خواننده اندگاه لسانا لحق صمصام بزرگ  
 در کتبها همه جانانما زاین جاناست  
 دعوی ناهق آن فرقه ی دنیا طلبان  
 فاش و روشن همه جانزد خرد منداناست  
 مهدی آنست که دانا یلسا نالطیراست  
 مهدی عالم بلسا نهمه یانساناست  
 مهدی عالم بود از جمله ی اسرار علوم  
 مهدی جز دین خدا خصم همه ادیانست  
 مهدی آنست که روح القدس از حال صبی  
 تا کنون جا فظش در ظاهرو در پنهانست  
 تربیت یافته در دوش ملک دامن روح  
 متصفا و بصفایتیست که در یزدانست  
 مهدی در مهد شده عالم اسرار خدا  
 مهدی آن خواسته است هر چه خدا خواهد  
 مهدی آن مظهر اعجاز و کرامات بود  
 مهدی شخصی است که اوقا طع هر برها نس

آسمان حلقه‌های نگشتی درگردش اوست  
 این جهان جمله چه گوئیت کفش چو گانست  
 از شری تا به شری یکس فرما نبر اوست  
 ازیری تا بهیری جسم و فقط اوجانست  
 کیست آنکس که تواند نبرد فرما نشش  
 نیست او را کسی پیچیده سرا ز فرما نست  
 او بود مالک و مخلوق همه مملو کند  
 رقم سلطنتش از طرف یزدا نست  
 با رلها سببی صاحب ما را برسان  
 روح را صحبت نا جنس دگر زندانست  
 هاشمی تا نرسد مهدی صاحب فرجی  
 نیست روز خوشی یوم البترش مکانست

\* \* \* \* \*

گردیده‌ام ندیده رخ دلربای تو  
 دلپرزند بسینه‌ی من در هوای تو  
 خواهم اگر که جای پای تو بوسه‌ها زخم  
 اما هزار حیف که مخفی است جای تو  
 یعقوب زانتظار تو دیده‌اش سپید  
 ای صدهزار یوسف مصری فدا ی تو  
 مولی بخوان تو آیه‌ها منی جیب را  
 زیرا که میرسد به اجابت دعای تو



# سایه فکن ما را

دیده هر چند که از دیدن تو محروم است  
پرتو حسن تو بر اهل نظر معلوم است  
شعله‌ی عشق تو از چهره‌ی زردم پیدا است  
گرچه در پرده‌ی دل را ز غمت مکتوم است  
ای خوش آن دم که چو گل با لب خندان آیی  
که دل منتظران بی‌توبسی مغموم است  
دل بشکسته به دست تو شود با زدرست  
ای که در پنجه‌ی مهر تو دلم چون موم است  
همچو کوری به خطر گاه جها نآ مده ایام  
هر کسی از دا من تو دست کشد معدوم است  
نظر لطف تو سر چشمه‌ی فیض است و بقا  
هر که از چشم تو افتد به فنا محکوم است  
ای هما، برد لویرانه‌ی ما سایه فکن  
تا گریزد غم دنیا که چو حقدی شوم است  
صبحا میدتوئی در شب ظلما نیکی  
یا دتوما یه‌ی تسکین دل مظلوم است

# امان از آخر الزمان

یا صاحب الزمان ما نا ز آخر الزمان  
ما را برس بدادیا صاحب الزمان  
آخر بدست تو همه اصلاح کارها سست  
مولابیا که کار در سیده با سخوان  
شاها بیا ز ملت اسلام رفتی روح  
بر جسم خلق روح دیا منت عبده نشان  
بر دیم ما بهر که پناهی بمانند  
ایدست انتقام تو او را مدها مان  
شاها بیا بدر دمریضان خود بدرس  
از فرط اشتیا قلبیها رسیده جان  
بال و پرایهمای سعادت تو برگشا  
چون نظر افت تو بود سایه ای مان  
درس کلاس کار چو با امتحان رسید  
گشتند در فوزه خوب ندا دندا متحان  
ز این پیش خلق یکدله و یک زبان بدند  
حالات ما صد دله گشتند و صد زبان  
نالیم از مفا رقت تا که سحر  
هر روز و شب چو طایر گم گشته آشیان

ای یوسف! به مصر، به کنعان، تولا قـلـل  
 از بوی پیرهن تو شمیمی بما رسان  
 شاها بیا که دوره‌ی آخـر ز ما نشـده  
 بر منتهای آرزو ما را دگر رسان  
 یا فارس الحجاز ایا مالحا بیـا  
 ما را ز اشتیاق تو بر لب رسیده جان  
 تا کی ز حسرت گل رویت چو عندلیب  
 از سینه بر کشیم شب و روز ما فـسـان  
 شاها جها تـمـردن زهرا بگو چه بـود  
 مخفی چرا بخاک شبانه بشدن هـان  
 گفتند بشد شهید ز مسما روضـسـرب در  
 شد محسنش شهید ز ظلم مخالفـان  
 چندان ز صدمه‌ی درو دیوار ناله کـرد  
 تا شد بر او کباب دل اهل آسمـان  
 بر حال نوجوانی زهرا گریستنـد  
 خون چشم مرغ و ماهی و مخلوقا نسـوجـان  
 با شده‌ها روسیصد و پنجاه سال خـلق  
 گویند هنوز از غم زهرا یـنـوجـوان  
 در قبرا گریه‌ها لت ما در نظر کنـی  
 بر تر شود فغان تو از فوق کـهـکـشان  
 ایدست انتقام الهی تو انتقام  
 از ظالمین آل محمد بیا، ستـان

شد چشم‌ها شمی ز فراق رخت سفید  
الغوث یا بنای عسکری یا صاحب الزمان

\* \* \* \*

# آذرین پناهگاه

مرا به غیر از تو نبود پناه مهدی جان  
که من گدا یم و هستی تو شاه مهدی جان  
شها فقیرم و مسکین و بر سر راهت  
نشسته ام با میدنگاه مهدی جان  
من عا شقم که ببینم جمال تو  
آیا بود بسوی جناب تو راه مهدی جان  
بحق حرمت اجداد خود کن نظری  
ز مرحمت بمن روسیاه مهدی جان  
خمیده پشت من از بار معصیت شاها  
نموده ام همه عمر اشتباه مهدی جان  
بحق محسن در خون طپیده یزها  
طلب نما فرجت از اله مهدی جان

\* \* \* \*

توسل به **يَا وَصِيَّ الْحَسَنِ** **اِيام مهدی** (ع)

ای وصی حضرت حسن مکره

وَالْخَلْفَ الْحِجَّةَ أَيُّهَا الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ

وای جانشین حجت الهی ای امام قائم منتظر ای مهدی آت

يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ بِحُجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْفِهِ بِاسْتِدْنَانَا

ای فرزند رسول خدا ای حجت خدا بر خلق ای سید و مرادای ما

وَمَوْلَانَا إِنَّا تَوَجَّهْنَا وَاسْتَشْفَعْنَا وَتَوَسَّلْنَا

ما بسه رو بتو آورده ایم و بحضرت تو توسل شده و ترا شفیع خود بدو گاه خدا

بِكَ إِلَى اللَّهِ وَقَدْ مَنَّكَ بَيْنَ يَدَيْ حَاجَانَا

آورده ایم و ترا برای انجام حاجاتمان نزد خدا مقدم داشته ایم

يَا وَجْهًا عِنْدَ اللَّهِ إِشْفَعْنَا عِنْدَ اللَّهِ

ای آبرو منند نزد خدا ما را پیش حضرت تو شفاعت فرما

# اسما داد ما اُمم

هر لحظه چشم ما زفراق تو اشکبار  
ای خلق ما بر اه و ما لتوجا ننشمار  
رحمی به حال مات چشم انتظا رکن  
ای بریتیمیا وروای برفتا ده ییار  
ای پاسدار دین نظری سوی ما نمسا  
برحامیا ن دین الهی دعا نمسا  
دستی بر آرو محور دین را هدا یتسی  
بهر نجات خلق و برای خدا نمسا  
هر جا بهر دیا رخبر از شها دتسی  
هر روز و هر زمان پیا مورسا لتسی  
ای وارث تبار شهیدان انقلب  
بر شا'هدا نزننده های پیرا ن عنا یتسی  
دشمن بهر کناری پی مکرو حیلها ی  
در جنگ و کارزار بود هر قبیلها ی  
ایها دی امم به ظهورت شتاب کن  
ای آنکه بر نجات خلایق وسیله ای

# درد هجران تو

نمیکردم گمانا ینقدر دوریها یهجرا نرا  
بیا مولا که طول غیبت آورده بلب جا نرا  
طبیبا از تو خواها نند مریضا نتودر ما نرا  
نما ای بدرتا با ن صبحها دقشام هجرا نرا  
از آن روزی که از کید حسودا نرخنه ن کردی  
تو ما را بیکس و بی سرپرست و نا تو ن کردی  
اگر چه آسیای چرخ بی محور نخواهد بود  
زمین ساکن بدون حجت و رهبر نخواهد بود  
بدون عدل و داد آرا مش کشور نخواهد بود  
کسی شایسته جز ذات تو ایسر و نخواهد بود  
نظام آفرینش در کف با انتظامت  
بیا که قرعه‌های این کارا ز اول بنا متوست  
بیا ای سالکا مخلوق را برها نرگمراهی  
برون کن شهریا را ز آستین دست یداللهی  
جها ن تحت امرتو بودا ز مه و ما هی  
اما می، حجتی ز اسرار هر ذیروح آگاه  
کشانندی دعوی پیغمبری یا ن مطلب را

دلیل معجزه آورد مقنع ماه نخشب را  
 ز طول غیبت کبرای تو سر صدا پییدا  
 فراوان شد سر با زار شیا دا نبسی غوغا  
 ز بیگانگی نه نمی نا لیم چون ز ما بود بر ما  
 بیا ای شهریارا سنت اجدا دخودکنا حیا  
 تو را یات عدالت نصب برکا خزبر جدکن  
 ز جا بلقا بجا بلسا بهم پیوسته سر حدکن  
 بگفتن نیست نیکوئی ز کردا رشود پیدا  
 نظام مملکت چون ز ما مدا رشود پیدا  
 هنوز از عدل کسری نا مو آشا رشود پیدا  
 ز اجدادت تمام صدق و گفتا رشود پیدا  
 تو مجموع صفات انبیاء و اولیاء باشی  
 ز سرتا پا همفا عینده ی ایزد نما باشی  
 بیا رای چاره ساز دردهای بی دوا مهدی  
 شفا بخش دل غم دیده ی خیر النساء مهدی  
 نما حل مشکل زریه ی آل عباس مهدی  
 بیا ای حامی خون شهید کربلا مهدی  
 بیا اول علاج پهلوی زهراء اطهر کن  
 پس آنگه انتقام از خصم اولاد پیمبر کن  
 که باعث شد که کشتند محسن مظلومه ی ما در را  
 بروی دست با بش تشنه لب کشتند صغیر را  
 نمودند قطع از تن دست عباس دلاور را  
 ز شمشیر جفا منشق نمودند فرقا کبیر را



حسین را تشنه لب اندر لب دریا بریدند سیر  
 سرش زیب سنا نشد و بروی غمزده خواهر  
 بیا مولاتما شای بدشت و کوه صحراء کن  
 تو دلجوئی از این پرپر شده گلهای زهراء کن  
 بیا ای غیرة الله خاطر ما را تسلی کن  
 تو غمهای دلش از داروی شفقت مدارا کن  
 بیا جان سراچه شمی گردد بقربا نیست  
 اولوالامری بعا لم لازم الاجراست فرما نت

## اما دلنواز

ای شه دلنواز مهدی جان  
 وی مرا چاره ساز مهدی جان  
 پرزنی دمرغ خسته دل من  
 در هوای تو باز مهدی جان  
 با ز این قلب خسته هام دارد  
 با تورا زونیا ز مهدی جان  
 گرمی کن که قلب من گردد  
 دور از حرص و آرم مهدی جان  
 نظری کن که از گناه شوم  
 همه دم احترا ز مهدی جان

# عشق تو تنهار ما نما

جز عشق تو در مذهب ما مسئله‌ای نیست  
بجز از غم هجر تو مرا مشغله‌ای نیست  
آوخ که بسی دور بود کوی وصال است  
افسوس مرا هم سفر یکدله‌ای نیست  
تا را م‌شود این دل دیوانه دگر بار  
بهتر از سر زلف تو ام سلسله‌ای نیست  
غیر از حرم عشق که پیوسته شلوغ است  
در کوی دگر ز مزه و غلغله‌ای نیست  
دیوانه شدم، با که بگویم که من از تو  
هم دورم و هم از تو مرا فاصله‌ای نیست  
یک روز اگر عکس تو در دیده‌ام افتد  
شیرین تر از این عمر مرا مرحله‌ای نیست  
تا چند تماشاگر این عصر پر آشوب  
چو قلب صبورت دل پر حوصله‌ای نیست  
هر قافله‌ای آمد و بگذشت از این زره  
جز موکب تو مانده دگر قافله‌ای نیست  
خوشبختما گریا رپسندد غزل مـ  
چو بهتر از این شعر (حسان) را صله‌ای نیست

# آمد آن مهدی (عج) که..

با پیدا مشب طبع من لها ما ز مولا بگیری

تا که با دا دشخندا ددل از اعداء بگیرد

با پیدا مشب سینه ی گوهر فشا نم در فشا ند

کز تحیر لب به دندان سینه ی سینا بگیرد

با پیدا مشبروی دفتر پهر نشرا بین قصیده

گوی سبقت لام از میم و الف از یا بگیرد

دوش آمد بینندا از عالم با لا گوشم

شا دی آمد گرد غم ز آئینه ی دلها بگیرد

ما ه شعبان آمد از ره با جلال کبریا ئسی

تا که صیت رحمتش سرتا سردنیا بگیرد

ما ه گردون را بگوئید از ا فقیر و نیا ید

تا نقاب از چهره ی خورشید جها ن را بگیرد

یوسف کنعان شود شرمنده از نور جمالش

گر نقاب از رخبه پیشش یوسف زهرا بگیرد

زد قدم در ملک هستی آن معزا اولیا ئسی

تا عنا نزلت از دشمن بیک ایما بگیرد

آمد آن مهدی که از یمن قدم با صفا یش

جلوه ای دیگر بعالم انقلاب ما بگیرد

آمدان مهدی که داد جمله مستضعفین را  
از جهان خواران عالم در صف هیجا بگیرد

آمدان مهدی که با شمشیر عدل و دادخواهی  
انتقام نهضت خونین عا شورا بگیرد

آمدان مهدی که شرق و غرب را سازد مسخر  
تحت فرمان آسیا تا قلب آفریقا بگیرد

آمدان مهدی که با ید در زمان غیبت او  
ناشبش بر مسند آزدگی ماوی بگیرد

آمدان مهدی که دظل لوا و خمینی  
با ید قدرت توانا ز روس آمریکا بگیرد

آمدان مهدی که از بهر ظهورش رهبر ما  
بیعت از مستضعفین با همت و الای بگیرد

آمدان مهدی که از یمن قدمش نهضت ما  
در مقام ارج راه سیراوا دنا بگیرد

آمدان مهدی که با یدنا شبش مروز سنگر  
در بر مستکبرین بی باک و بی پروا بگیرد

آمدان مهدی که داد ملت مظلوم ما را  
در مسیر زندگی از ظالمان فردا بگیرد

آمدان مهدی که تا بر روس پیدا نسیمه دل  
با سیاها ن خدا جوراها استشنا بگیرد

~~آمدان مهدی~~ که از بن برکنند نخل ستم را  
تا عدالت بهر انسا ن صورت معنا بگیرد

آمد آن مهدی که از بهر نجات خلق عالم  
 انتقام از مفسدین توده غبراء بگیرد  
 آمد آن مهدی که با اجرای قانون الهی  
 همچو سدی راه را برفتنه و فحشا بگیرد  
 آمد آن مهدی که از امرار حق عنان مرکبش را  
 در مقام جانفشانی حضرت موسی بگیرد  
 آمد آن مهدی که در کف پرچم سرخ حسینی  
 از برای نهضت خونینا و عیسی بگیرد  
 آمد آن مهدی که از بهر نجات خویش انسان  
 دست بردار ما را و چون نوح در دریا بگیرد  
 آمد آن مهدی که بهر وصف او صافش عالم  
 شاعر ژولیده دلها ما را مولا بگیرد

\* \* \* \*

روزی بیای تو ای دوست ندیدیم آخـر  
 گلی از گلشن وصل تو نچیدیم آخـر  
 نغمه ی روح فزایت نشنیدیم آخـر  
 چو هلال از غمت ای ماه خمیدیم آخـر  
 روز ما تیره تر از شب بودا زدوری تو  
 زده آتش به دل ما غم مستوری تو

\* \* \* \*

اگر ای ماه زره مهربیایی چه شود؟  
 نظری جانب عطشان بنمائی چه شود؟  
 غنچه ی لب به تکلم بگشائی چه شود؟

همچو بلبل به چمن نغمه سرائی چه شود؟  
 بی گل روی تو گلزار نندارد رونق "اما زمان"  
 از صفای تو صفایا فته گیتی الغوث

\* \* \* \* \*

خانه ی دین شده ویرانه و بید ادبیا  
 از تو این منزل ویرا نشود آبا دبیا  
 همه افسرده دلان منتظر دا دبیا  
 تا کنی شاد تو این توده ی نا شادبیا  
 گریبایی همگی یا رتوای شاه بیا  
 با تو ما سوختگان همدل و همراه بیا

<p>جستجوی معارف          هزار راه ما خاندان پیامبر،          برابر با انکار ما خواهد بود.          و این فطرت جلد ۱ بنقل از اساتید عظیم آیت الله          میرزا مهدی اصفهانی ۰۴</p>	<p>حضرت مهدی          طَلَبُ الْمَعَارِفِ مِنْ غَيْرِ          طَرَفِنَا هَلِ الْبَيْتِ          مُسَاوِقٌ لِإِنكَارِنَا</p>
---	--

# نور بخش چشمه‌ی خورشید

مهدیا دیرست از دوریت

شمع خانه ما نخا موش

نوزی نیست

حتی ماه،

حتی اختر شبگرد و سرگوان

نور بر روز نمی‌تابد

که از این خانه در بسنه‌ی تاریک

مهربان خورشید جان فروز در قهراست

مهدیا دیرست از دوریت

در دطاقه سوزمان بر جان

نالها مان بر لبان خشک تب‌آلوده می‌لرزد

بی‌تو ما را کی توان جنبش و فریاد خواهد بود

بی‌تو ای در قلبها قوت

به با زوها توان،

در دستها نیرو

بی‌تو ای در کالبدها جان

بی‌تو ای در چشمه‌ی اندیشه، جوشش

بی‌تو ای سنگین‌مزار خانه مان

هر چند تا ریک است

متروک است

اما این به ظلمت ما ندگا نرا

قدرت افروختن

یا قدرت با مهرتا با نآشتی کردن نمی با شد

بی تو این جا نبرد آلود

هر چند از عذاب درد و محنت سوخته

اما به دوا لودگان

این مبتلایا نرا

توانو قدرت فریا دکردن نیست

و حتی قدرت بر خویش پیچیدن

ویا از دردنا لیدن

مهدیا ای نور بخش چشمه ی خورشید

ای آنکس که شمع جان هر مهتاب

هر خورشید

از فروغ چهره ی نور آفرینت نور گیرد

بیا

ظلمت سرای خانه ی ما نور میخواد

مهدیا ، ای داروی وصلت ، دوا ی درد

ای دیدار رویت

درد در ادرمان



بیا

جان بدر آلوده‌ی ما، داروی دیدار میخواد

تا بکی چشم انتظارت بودنو

سوز فراقت در گلوپنهای نمودن؟

تا بکی در اینهمه ظلمت

بها میدطلوع طلعتت ما ندن؟

تا بکی از اینهمه درد درون

دم برنیا وردن، ننا لیدن؟

تا بکی در اینهمه بدبختی و نکبت

بها میدنجات غوطه ور بودن؟

رحمت آور.

آی مهدی جان

عنایت کن

همتی ده تا که با ایمان

از بلندقله‌ی امید

از صمیم قلب

بخوانیمت

آی مهدی

آی حجت

آی باقیمانده‌ی حق در زمین

ای وارث دین محمد (ص)

والی ملک ولایت

شیعه ی در ما نده را دریا ب  
 بی تو این ظلمت گرفته خا نه ی تا ریکما ن آ با دکردن  
 ناله های درد با رجا نما ن، فریا دکردن  
 قلبها ی مرده ی بشکسته نا شا دما ن را شا دکردن  
 روزگاری دیگر و دنیا ی پر مهری دگر بنیا دکردن  
 کی میسر میشو د بشتا ب

دهم شعبان سال ۱۴۹۷

# ای ز شک چمن

جز و صا لت ز خداوند تمنا نکنم  
 غیر مهر رخ ما ه توبه دل جا نکنم  
 شمع رویت بفروزد شبی از محفل من  
 همچو پروا نه بسوزم پروا نکنم  
 بسته ام عهدنگا را، که دم رفتن جان  
 تا نیا ئی بسرم دیده ی خود و ا نکنم  
 به نگا هی گرم امروز نوا زی بخدا  
 دگرا ندیشه ای از آتش فردا نکنم  
 گریبیم قدر عنای تو ای رشک چمن  
 یا د سرو و چمن و نخله ی طوبی نکنم

# پناهگا هکجاست؟

بعالم جهل و نادانی بسی در دلدل است امروز  
فرا را ز صحبت نا اهل کار مشکل است امروز  
بهر جا بنگری دیوی ندیم یکپری زاد است  
همیشه جا هلی موی دماغ عاقل است امروز  
نما با مردم دانا و اهل فضل آ میبش  
هر آن پیری که بی فضل و کمال است جا هلاست امروز  
چه شدا بین خود پسندان را دگر گوش نصیحت نیست  
چرا نا اهل زپایا نکا رشغال است امروز  
هوا خواهی مکن پیا از گلیم خود مکن بیرون  
که گمنا می و عزلت مأ من اهل دلست امروز  
حقیقت در عمل خوب است جا یحقه با زنی نیست  
سربا زار کالایریا ، ناقابل است امروز  
عبادت کن خدا را در درون جا مهی تقوی  
گرا بین با شد عبادت نزد خالق مقبل است امروز  
مگر گفتا رو کرد ارت موافق با عمل با شد  
وگر نه طاعت صدساله ی توباطل است امروز  
چرا ظالم زدی و خستی و بستی ، ندانستی  
که کار آخر بدست پادشاه عادل است امروز

تواندر مزرع دل کشت کن تخم دیا نــــت را  
 کہ صد برکت بہر یکدانہ یابین جا صل است امروز  
 ز عصیان غم مخور با شرط استغفار در فرسردا  
 گرت مہر علی بسر شتہ در آب و گل است امروز  
 بر قم مدعی شب تا سحر گاہا نمرانــــور  
 اما ممنتظر شمع و چراغ محفل است امروز  
 الای پادشاہ معدلت گسترش تا بی کــــن  
 بیا کہ سوز و سا ز فرقت تو مشکلست امروز  
 از آن روزی کہ بستی با روغائب از نظر گشتی  
 ہنوزہ چشم ما اندر قفای محمل است امروز  
 بسر من را ہپیما یم بیا یم گربدا نستم  
 کجا این قافلہ سا لار را سر منزلست امروز  
 از آن روزی کہ کشتند محسر مظلوم زہــــرا را  
 سراج ہاشمی را سوزشی اندر دل است امروز  
 پیغمبر اکرم

مَنْ أَنْزَلَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِي

فَقَدْ أَنْكَرَنِي

بر کسی منکر قائم از فرزند انم شود، مرا انکار

کرده است، کمال دین، ج ۲ ص ۴۱۰

# بیایکے جہان ز...

دل شکستہ چوکشتی بہ بحر طوفا نسی  
جہا نہ پیش نظر گشتہ شا مظلما نسی  
زدوری رخت ای نور دیدہ یزہـراء  
زدیدہ اشک بریزم چوا بر نیسا نسی  
نہ ہمدمی کہ بوی شکوہا ز زما نہ کنم  
نہ محرمی کہ بگویم ز دردینہا نسی  
درا انتظا رتو شد چشم ما سپید بیبیا  
بحق حرمت جدت علی عمرا نسی  
دل فسرده ی ما از فراقت و خونش  
ز بسکہ روز ظہور تو گشتہ طولانی  
زدست طعنہ و ظلم و شما تت دشمن  
رسیدہ جا نہ لب ز فرط حیرا نسی  
زمینہ گشتہ مسا عدز بہر آ مدنت  
درا ز پُردہ کہ شد موقع جہا نبانی  
ز آستین بدر آ ورید جوا نمردی  
علم نما قدمردی بہا مریزدا نسی  
بکشت و تیغ دودم از نیا م خود کہ دگر  
بحا نما ندہ بجزنا می از مسلما نسی

بیا ببین بچه روز فتاده وضع بشـر  
 ز فرط معصیت و غفلت و هوس را نیسی  
 شکسته کشتی ایما نزتندبا دهـوس  
 گسسته ریشه ی تقوی ز فرط نادانی  
 بر پرتگاه فلاکت رسیده پیـر خرد  
 زدست حیل و تزویر دیو نفسا نیسی  
 ز هر دری رسد آوای جهل و بیخبری  
 بجای ذکر خدا و نوای قرآنی  
 کشیده سربه فلک کاخ استبداد  
 بنای صلح نهاده است روبه ویرانی  
 بیا بیا که جهان گشته پر ز فتنه و شر  
 زمانه گشته ز فسق و فجور بحرا نیسی  
 خوش آندمی که بیانی ز دشمنان  
 بضر تیغ دودم داد خلق بستانی  
 خوش آن زمان که بیانی ز پرتو رویت  
 جهان تیره نمائی چو روز نورانی  
 به عشق دیدن رویت مدام ژولیده  
 کند بوصف صفاتت شها در افشانی

<p>پس برکت از شما باد          بویله آنچه بدوشی ما نزدیکت می کردد          حرکت          به ۱۳۵۰/۲۵/۱۷۱</p>	<p>حضرت مدی          فَلْيَعْمَلْ كَلَّامِي مِنْكُمْ          مَا يَقْرَبُ بِهِ مِنْ مَخَلَّتِنَا</p>
---	---

# ترجمہ کن بہ حال ما

الابیا ، دلبرِ رِیبا و خوشگلتر از خوشگلہا  
چرا دوری کنی از عاشقان خویش منزلہا  
زنور عشقت ایبا بن الحسن دلہای ما خون شد  
ترحم کن بحال ما و رحمی کن بر این دلہا  
حضورت رنگ و رونق میدہد بر محفل پیاران  
بیات از ظہورت رونقی گیرند محفلہا  
ز فیض مقدم قدس جنابت حل شود آری  
ہر آن مشکل کہ آمد در غیابت روی مشکلہا  
ز موج فتنہ و گرداب مہلک زورق ہستی  
تند بہ راہ تورا ہی میگشا یدسوی سا حلہا  
غرض گر خود نمی آیی بسوی ما ، اجازت دہ  
ببندد (سید) از سوی ہمہ عاشق محملہا

## طیبیپ درد مندان

خستگان عشق را ایام در ما نخوا ہد آ مـ  
غم مخور آ خر طبیب درد مندان نخوا ہد آ مـ  
آنقدر از کردگار خویش تنامی دوارم  
کہ شفا بخش دل امیدوارا نخوا ہد آ مـ

ایدل ارخواهی صدف آسا تو مروا رید و صلت  
 ابر رحمت میرسد با را ننیسا نخواست  
 با غبانا سختی دیماه سی روز است و آخر  
 نوبها رنغمه‌ی مرغ خوش الحان خواهد آمد  
 بلبل شوریده دل را از خزان برگوئنا لند  
 میشود دنیا گلستان غنچه خندان خواهد آمد  
 گنجهای خویشرا ظاهرا کند این ربع مسکون  
 ریک در صحرا چومروا رید غلطان خواهد آمد  
 از خدا روز فرج ای فلج کاران بخواهیید  
 کاین جهان آخر کسیرا تحت فرمان خواهد آمد  
 آسمان روزی ملخهای طلا بر سر ببسارند  
 لطف حق شامل شود این سربه‌سایان خواهد آمد  
 بوی پیراهن رسیدوز این بشارت عنقریب است  
 یوسف گمگشته‌ات ای پیرکنعان خواهد آمد  
 دردمندان، مستمندان، بی‌پناهان را بگوئید  
 ملجاء عالم پناه‌هی پناهان خواهد آمد  
 در پس این ابر ظلمت نور حق پنهان نمانند  
 عاقبت بیرون رخ خورشید تا با خواهد آمد  
 گرزخوا رکعبه‌ی مقصود بینی سرزنشها  
 تلخ کامی بگذوانین ره‌پایان خواهد آمد  
 ظلم و بیباکی مکن دست‌توانانی نگه‌دار  
 مهدی موعود غمخوا رضعیفان خواهد آمد



غم مخور این تلخی هجران رسد آخربه پاییان  
 صبح صادق از پی شام غریبان خواهی آمد  
 گشتیگان عشق را برگو مسیحا ئی بیا ییــــد  
 صبر کن بر غالب بیجان دگر جان خواهی آمد  
 نیست شک از عمر این دنیا اگر یک روزمانند  
 ذات قاتل حجت خلاق یزدان خواهی آمد  
 این چراغ از صرصر بیداد خا موشی نــــدارد  
 آنکه دنیا را نماید نوربان خواهی آمد  
 از خدای خویشتر میدوارم منبــــزودی  
 ناصردین، ناشراحکام قرآن خواهی آمد  
 پرچم سرخ حسینی (ع) شاهداست یعنی برای  
 انتقام خون سلطان شهیدان خواهی آمد  
 اصغرا ز خون گلو آخردل ما را مســــوزان  
 صبر کن مرهم گذار زخم پیکان خواهی آمد  
 محسنا از ضربت مسما را گرمقتول گشتیــــی  
 عنقریب داد خواهی بی گناها خواهی آمد  
 صبر کن یا فاطمه ای با نوی پهلوشکستــــه  
 مهدیت باشی در او و در ما خواهی آمد  
 اینقدر آخر منال از ضربت با زو و پهلــــو  
 غم مخور تو پادشاه دلنوازان خواهی آمد  
 ظالمینت را همی خواهی که در آتش بســــوزد  
 آنکه یک یک را کند از خاک بیرون خواهی آمد

سوختم ز این غم که زینب گفت وقت کوفه رفتن  
 بر سرم آیا چه درها مهجرا نخواست  
 خیزران چون خورد بر لعل حسین (ع) زینب بگفتا  
 بعد از این آیا چه بر این لعل دندانخواست  
 چو رقیه کرد در ویرانه منزل گفت عمه  
 باب من آیا بسروقت یتیمان خواهد آمد  
 قلب آهن سوخت بهر گردن سجاد (ع) میگفت :  
 کی خلاصی بهر این بیماران خواهد آمد  
 ها شمی نام حسین (ع) هر وقت در دفتر رقم زد  
 چشم او با چشم خا مه هر دو گریانخواست

# شب عارفان

ای شب عارفان  
 شمس حقیقت بیبا  
 ای شب عاشقان  
 داروی جمعیت بیبا  
 حامی انصاریان  
 به گاه ذلت بیبا  
 مصلح خلق جهان  
 مهدی امت بیبا

# جان به پایت افکنم

زندگی دورا زتوبا شده منشینی با اجل  
مردن اندر کوی جا نبخش تو ا حلی من غسل  
کی بر آید عمر من، تا جان بی پایت افکنم  
یا بیای ای جا نشیرینیا بگو آید اجل  
مهرتوای ماه من کی گردد ا ز دل ریشه کن  
با گلسم آ میخته، عشقتوای گل در ازل  
کلبه ی قلب مرا کوری چو دولت منزلست  
فکر هر کس در دل آید جز تو ما ندبی محل  
مهرتای خیرا لوری شرط قبول طاعت امت  
شدنما زاز عشق روح افزای تو خیرا العمل  
قا متت بینندا گرمردم قیامت میشود  
ایکه هستی بی قرینو بی نظیر و بی بدل  
دیده بینا شد، اما نمی بیندت — را  
جان عالم هستی ای نور خدا بی را مثل  
در مدار حسن غیر از تو نما نده کو کسی  
گشت ما را روزگار تلخ هجران، العجل  
کی دهندش جا (حسانا) در گلستان بهشت  
هر که را در روز محشر یا رنگذارد محل

# آواز این هجر

ای غائب از نظر به خدا میسپا رمت  
جا نم بسوختی و بجا ندوست دا رمت  
تا دا من کفن نکشم زیر پای خاک  
با ورمکن که دست زدا من به دا رمت

\* \* \* \*

سخن بگو که پیش لب تو جا نیده هم  
رها مکن که در این حسرت از جها نبروم  
گدائی کوی شما شیم و حسرتی داریم  
روا مدار که محروم از آستان بروم  
نشا ن وصل بما ده بهر طریق که هست  
که با ریای زپی وصل تو بر نشا نبروم

\* \* \* \*

ای در رخ تو پیدا، انوار پادشاهی  
در فکر تو پنهان، مدح حکمت الهی  
کلک تو بارک الله بر ملک و دین گشاده  
صد چشمه آب حیوانا ز قطره یسیا هسی

\* \* \* \*

دل‌م‌رفت‌و‌وندیدم‌روی‌دل‌دار

فغان‌از‌این‌تطا‌ول،‌آ‌ها‌زا‌ین‌هجر

آ‌ی‌ای‌صبح‌روشن‌دل‌خدا‌را

کی‌بس‌تا‌ریک‌می‌بینم‌ش‌ب‌هجر

\* \* \* \*

خدا‌ی‌عز‌وجل‌کا‌رسا‌ز‌بنده‌نوا‌ز

مهم‌ما‌به‌قدم‌ولی‌خویش‌بس‌از

مهی‌نا‌تو‌به‌رو‌ی‌ما‌را‌بفرست

که‌تا‌رهد‌دل‌ربا‌ب‌دین‌زین‌سوز‌گذا‌ز

چوا‌وظهور‌کندا‌اولین‌مطیع‌منم

چرا‌که‌در‌ره‌تسلیم‌پروا‌ز‌کنم

\* \* \* \*

من‌که‌باشم‌که‌بر‌آن‌خاطوا‌طر‌گذرم

لطف‌ها‌می‌کنی‌ای‌خاک‌درت‌تا‌چسرم

همت‌بدر‌قه‌یرا‌ه‌کنای‌طا‌یر‌قدس

که‌در‌ازست‌ره‌مقصد‌ومن‌نوسفرم

ای‌نسیم‌سحری‌بندگی‌ما‌برسان

که‌فرا‌موش‌مکن‌وقت‌دعای‌سحرم

خرم‌آن‌دو‌زک‌زین‌مرحله‌بر‌بندم‌رخست

وز‌سر‌کوی‌تو‌پرسند‌رفیقا‌ن‌خبرم

\* \* \* \*

# جوانی پیر

در جوانی شده ام از غم این دورا نپیر  
لیکن از عشق تو ای یار نمی گردم سیر  
منم آن نوره که بردا من تو چنگ زد م  
ای که شد پرتو مهر و کرمت عالمگیر  
بهر تسخیر جهان ، جنگ دگر لازم نیست  
چونکه زیبایی تو کرده جهان را تسخیر  
نرودیا دتو ، با مردنم ز خاطر من  
چون وجودم همه با مهر تو شدنش پذیر

رسول شمس  
به هدی بارتان میدیم ، او به کام اختلاف  
مردان از میان انت بین برانجه میشود ، ساکنان  
آبان زمین از او شود خواهند بود ، او مال را در دست نفیم بکنند ، امر وی از رسول پدید  
دست در دست است ، فرمود : میان همه مساوی  
انت لازم ۱۸۷



# مَسْکِنِ دِلْهَآ

یا دت ای مونس جان ما یه ی تسکین من است  
 همچو خون، عشق تو در جمله شرا ئین منست  
 مهرتو ای شه والاکهر آئین من است  
 روزگاری است که سودای بتا ندین منست  
 غم این کار، نشاط دل غمگین من است

\* \* \* \*

کرده ی دیوانگی عشق مرا شهره ی شهر  
 شهریا را دل ما را نبود طاقت قهر  
 شدروا ناشک منای سرو، بیا بر لب نهر  
 یار من باش که زینت فلک وزینت دهر  
 از، رووری تو اشک چو پروین من است

# خیز ودعاکن

برخیز دعا کن که دعا را اثری هست  
تا شیر به آه دل خوتین جگری هست  
اینقدر مگونا له زتا شیفته آاده  
آخر بخدا یک نفس با اثری هست  
در بین دو صدا هل دعا با زمسلسلم  
یک بنده ی بشکسته دل و دیده تری هست  
زن حلقه بدر با رفلک رفعت مهدی  
چون پادشها زرا بگدا یا نظری هست  
بیرون جبعالم نشود گنج میسر  
هر کشت بوقت درویدن شمری هست  
یک نا مه بری آ مده از کشور خضراء  
گوید خیر تازه زیک نوسفری هست  
آورد بشارت که منا لید چه یعقوب  
از یوسف گم گشته بر ما خبری هست  
نومید مباح شید ز درگاه الهی  
تا شیر در اذکار و دعای سحری هست  
چون مرغ سحر تا به سحرگاه بنا لید  
ای منتظران یک ولی منتظری هست



بعد از همه آثار کرامات بدانید  
 اندر دل این در صدف یک گهری هست  
 از بعد صعوبت بخدا یک فرجی هست  
 اندر پس این ابر فروزان قمری هست  
 هر چند ببینی توستم صبر نما صبر  
 از ابن الرضا عسکری آخر پیری هست  
 هر چند تو سرگشته چه موسی شوی آخر  
 فریادانا الحق ز فرا ز شجری هست  
 دیگر کسی بر قوت و غذا کار ندارد  
 یک چشمه ی پیر از قوت و غذا در جری هست  
 هر مقتدری را که ببینی برود از بسین  
 پس صاحب این ملک شهتاجوری هست  
 آن کس که بدنی دهد آ را مشرکی  
 آن مصلح کل شخص شریف دگری هست  
 اینقدر مگوئید که غم چاره ندارد  
 بیچاره ندانی بخدا چاره گری هست

امام جعفر صادق

مَنْ مَاتَ مِنْكَ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ  
 مُنْتَظِرًا كَانَ كَمَنْ كَانَ  
 فِي فُتْطَاطِ الْمَأْتِمِ

هر کسی از شما که در حال انتظار این امر است  
 بمردی، بپیرد همچون کسی است که در خیمه  
 قائم (در حال جاودا خورشید) باشد

کتاب نون، ج ۲، ص ۲۴۴

(عج)

## خوشا مرگ باولای مهدی

چه خوش است من بمیرم به ره ولای مهدی  
سروجان بهاء ندارد که کنم فدای مهدی  
همه نقد هستی خود بدهم به صاحب جان  
که یکی دقیقه بینم رخ دلگشای مهدی  
چه کنم، چه چاره سازم که دل رمیده‌ی من  
نکنده‌های دیگر به جز از هوای مهدی  
نه هوای کعبه دارم، نه صفا و مروه خواهم  
که ندارد این مکانها به خدا صفای مهدی  
من دل شکسته هر دم بها میدرد نشستیم  
که مگویان ببینم قد دلربای مهدی  
دل من طپد به سینه بها میدرزگاری  
که گذشت گاه محنت شنوم زنای مهدی

\* \* \* \*

امروز امیر در میخانه توئی تو  
فریا درس ناله‌ی مستانه توئی تو  
مغ دل ما را که به کس دام نگردد  
آرام توئی، دام توئی، دامنه توئی تو  
ویرانه بوهرد و جهان نزد خردمند  
گنجی که نهان است به ویرانه توئی تو

# عجب مولودی

در ماه شعبان

شوری عیان شد

میلاد مولا

صاحب الزمان شد

شد جشن قائم علی (ع)

بگوتوبا صوت جلی

پا ینده مهدی، پا ینده مهدی

عجب مولودی، عید مسعودی

غنچه نرگس بشکفته امشب

گشته دیدار آئینه ی رب

از نسل مرتضی علی (ع)

شد نوریزدان منجلی

پا ینده مهدی، پا ینده مهدی

عجب مولودی، عید مسعودی

از یمن جشن مهدی موعود

قلب پیمبر گردید خوشنود

دست مبارک نبی

بنوشته با خط جلی

پا ینده مهدی، پا ینده مهدی

عجب مولودی، عید مسعودی

از مقدم آن حجت یزدان

دارد صفائی صفحه ی بستان

بر روی هر شاخه گللی

با نغمه گوید بلبللی

پا ینده مهدی، پا ینده مهدی

عجب مولودی، عید مسعودی

خیل ملائک در آسمانها

زمزمه ای دارند با صوت زیبا

هریک بصوت کالملی

گویند به حب آن زوللی

پا ینده مهدی، پا ینده مهدی

عجب مولودی، عید مسعودی

# بزد قدم در این جهان

مژده که گردش جهان دو باره شبیه کام ما  
جهان مرده زنده شد ز نهضت و قیام ما  
شکسته پشت دشمنان ز وحدت کلام ما  
درود ما، سلام ما به نایب الامام ما  
که پخته شد ز فکر و خمیر فکر خام ما  
به دشمنان دین بگو تو آخرین پیام ما

بود ز هر حواد شی جها نشیعه در آسمان  
که زد قدم در این جهان مهدی صاحب الزمان

مژده بده بشیعیان که گاه انقلاب شد  
ز یمن صاحب الزمان کاخ ستم خراب شد  
ز پشت پرده جلو گرفتار رخ آنجناب شد  
ز جلوه ای جمال و قمر به پیچ و تاب شد  
بروی شیعیان و دو باره فتح باب شد  
بسا نروضه ای جنا ز یمن و تراب شد

رسدند ازها تفی بین زمین و آسمان  
که زد قدم در این جهان مهدی صاحب الزمان

سزد که مریم از جنا نعویه مجسم آورد  
سندس و پرنیا نوگل ز خلد ها ج آورد

ساره برای مقدمش طبق طبق زر آورد  
 حکم امامت و را جبریل از در آورد  
 که نرجس از برای ما یگانه رهبر آورد  
 چه رهبری که نخلدینز مقدمش بر آورد

زیمن مقدمش بودفا طمه‌شا ددرجنان

که زد قدم در این جهان مهدی صاحب زمان

نزول رحمت خدا کنون برای نرجس است  
 که غرق شادی و شمع بحق سرای نرجس است  
 ورد زبا ن قدسیا ن مدح و ثنا ی نرجس است  
 رمز بقای عالمی را ز بقای نرجس است  
 صفا ی بخش این جهان شور و صفا ی نرجس است  
 شامل حال شیعیان لطف خدا ی نرجس است

که نامنا میش بود در این زمانه جاودان

که زد قدم در این جهان مهدی صاحب زمان

گشته سپاس ذات حق ورد زبا ن عسکری  
 دمیده روح تازه ای خدا یجا ن عسکری  
 طنین فکنده در جهان بانک ندای عسکری  
 سرشک شوق شدروا ن ز دیده گان عسکری  
 که زد قدم در این جهان روح و روان عسکری

خیز و زجا و مژده ده بخاتم پیمبران

که زد قدم در این جهان مهدی صاحب زمان

سزد که شرق و غرب را مسخر این پسر کنند  
 اساس فتنه بر کنند بیری ز شربش بر کنند  
 لولای عدل و داد را به مکه مستقر کنند  
 بنای ظلم زیور و بیا مردا دگر کنند  
 خرمن هستی دادند دستخوش شرر کنند  
 کلام نغز او اثر بقلب خشک و ترک کنند

کنون به شادی و شعفر مژده بده به شیعیان

که زد قدم در این جهان نمهدی ما حب زمان

مهدی فاطمه بیا که خصم روسیا ه شد  
 خوا رو ذلیل و در بدر رژیم پوچ شاه شد  
 ز وحدت کلام ما روز عدوت با ه شد  
 کوه ستم برای ما به همت تو کا ه شد  
 رها ز قید و هم و غم ملت بیپنا ه شد  
 مسا عدا ز برای تو بیا بیا که را ه شد

ز مقدم تو شا د شد دل تمام شیعیان

که زد قدم در این جهان نمهدی ما حب زمان



# زدوریت آه کشم

شادما ز آنکه دلی خرم و شادان دارم  
برتو و لطف تو ایما نفا را و اندام  
در پس پرده‌ی دل ز غم هجرت شب روز  
میکشم آه و با لطف تو ایما نفا دارم  
سوزم از هجر و بنا لم ز غمت در هر حال  
گفتگو با دل خود در شب هجران دارم  
واقف از سوز دل ما نبود کس، زی را  
دردها ی دل خود از همه پنهان دارم  
تا یکی چهره‌ی خود می‌کنی از ما پنهان  
میکشم با رغمت تا که به تن جان دارم  
گرچه در هجرت تو عمرم بسرا ما  
عشق دیدار تو تا سر حد ما ندام  
دلما ز سیر در این دنیا رفتنا گشته ملسول  
بسوی دار بقاء پایش تا پندارم  
من که با ید بروم خانه‌ی دیگر زین دار  
کی دگر بستگی با خانه‌ی اینجاست دارم  
هر که بر لطف کسی تکیه‌گهی دارد و من  
تکیه بر لطف شهنشاه خراسان دارم  
پیروی این سخن از روی حقیقت گوید  
هر چه دارم همه از دولت قسرتان دارم

# اس کوکب

در دل ز حق تعالی شکر است بی نهایت  
 کو در کتاب خود کرد، در شان تو حکایت  
 در وعده ی وصالت نستخلفنهم گفت  
 جانگوشا نما زدا بین لطف و این عنایت  
 روزی که حقدت اشرا ر غصب کردند  
 کرد این خطای منکر، در آل اوسرایت  
 کس تشنه شما را، دیگر نداد آب سی  
 گفتی ولی شناسان، رفتند از آن ولایت  
 از شور کربلا شد، دلها کباب کا نجسا  
 سرها بریده بینی، بی جرم و بی جنایت  
 هر چند فکر کردم، جزو حشتم نیفزود  
 زنها را ز این حکایت، فریاد از این  
 شد در شب خفایف، راه مرا دامن گم  
 اگر گوشه ای برون آیی، ای کوکب هدایت  
 گرتو کنی عذابم، رواز تو برنتا بسم  
 جورا ز حبیب خوشتر، کم مدعی عایت  
 مہرا ما م باید ورنه چه سودای فیض  
 قرآن به سبب خواندن، با چہ رده روایت



# بزم بی یاد او چه سود؟

آمد بها روی گلرویت بهار نیست  
با دصبا مباد چوپیفامیا نیست  
بیروی گل عذارمخوا نم به لاله زار  
بی گلنوا ی بلبل و شور هزار نیست  
بی سرو و قندیا رچه حاجت به جویبسا ر  
ما را سرشک دیده کم از جویبیا نیست  
بی چین زلف دوست نه هر حلقه ای نکوست  
تا ری ز طره اش به ختا و تتا نیست  
بزمی که نیست شاه دمن شمع انجمن  
گر گلشن بهشت بود سا زگا نیست  
گمنا مدهر گرد و ویرا نشود به قهر  
شهری که شاه عشق در او شهریا نیست  
ای سرو معتدل که به میز آن عدل و داد  
سروی با عتدا لتو در روزگا نیست  
اینخل طور نور که عرصه ی ظهور  
جز شعله ی رخ تو نما یا نزنای نیست  
مصبا حبزم آنس به مشکوة قرب قس  
حقا که جز تجلی حسن نگا نیست

ای قبله‌ی عقول که اهل قبلیه را  
 جز کعبه‌ی تو ملتزم و مستجاب نیست  
 امروز در قلمرو تو حیدر سکه زن  
 غیر از تو ای شه نشه و الاتبا نیست  
 در نشه‌ی تجرد و اقلیم کن فکان  
 جز عنصر لطیف تو فرما نگذا نیست  
 جز نام دلربا‌ی تو از مشرق تا بغرب  
 زینت فزاید دفتر لیل و نهار نیست  
 در صفحه‌ی صحیفه‌ی هستی به راستی  
 جز خط و خال حسن ترا اعتبار نیست  
 و اندر محیط دایره‌ی علم و معرفت  
 جز نقطه‌ی بسیط دهانت مدار نیست  
 ای صبح روشن از افق معرفت در آی  
 ما را ز یاد طاقت این شامتار نیست  
 ما را ز قلزم فتن آخرا الزمان  
 جز ساحل عنایت و لطفت کنا نیست  
 پیغمبر اسلام فرمود:

الله الله  
 الله  
 الله  
 الله

الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ .

الله الله  
 الله  
 الله  
 الله

یعنی نماز پایه و اساس دین است.

# آمیخته جانم با مهرا و

گر رخ گشاید، رونق افزاید چمن را  
ارزا نکند اسیر غم و مشک ختن را  
گلبرگ رویش ارغوان را سخره دارد  
پیچیده مویش ضمیرا زونست زرا  
یک گوشه چشمی که بنما یدکشا نند  
در هرا خم زلفش هزا را نا نجم زرا  
دندان بودیا آنکه در بیجاده پنهران  
آراسته با بوته، یا در عدن زرا  
فرزند آدم با چنین صورت که دیده  
شاید ز جنت جا گرفته بیروط زرا  
گر پرده از رخساره بردا ربه کیهان  
آدم پرستی پیشه گردد بر هم زرا  
مندا منا ورا نخوا هم دادا زدست  
تا جا نرودا ز قالب و پوشد کف زرا  
جانم را با مهرا و آمیختنند ی  
پس چونرها سا زمروا نخویشتن زرا  
از چهره برقع برفکن، مهر جا نسوز  
در سجده آور پیش یزدا نا هرمن را  
مگذا را دیبا زین تمنا از در دوست  
هر چند هرگز از تو نپذیرد سخن را

# در هجر تو اگر...

کسی نیست که او منتظر وصل شما نیست  
جان نیست که آن خاک ره آل عبا نیست  
حق، معرفت مهر شما در دل ما کاشست  
این شدت شوق و شغف از جانب ما نیست  
کس نیست که آن، قدر شما را نشناسد  
در هیچ سری نیست که سری خدا نیست  
دل تیره شد از ظلمت شبهای فرا غمت  
با زای که بی مهر رخت نور و ضیاء نیست  
باز آ، که نما نده است ز اسلام بجز نسام  
در روی زمین بی تو بجز جور و جفا نیست  
در هجر تو گرفتیم بمیرد چه تو آن کرد  
با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست

## ز نرجس گل آمد به دنیا

با ز طبیعت کشید بروی گلشن پر نرسد  
به چهره ی روزگار، دو باره زد و نوشخند  
گیتی فرسوده باز، جوان نشد و دلپسند  
بدا من دشت باز، بها ردیبا فکند

با زبه آهستگی با دبهارى وزیـــــد  
 با زبرآ وردطبع ، شکوفه ها رنگ رنگ  
 نها لها دوش دوش ، بنفشه ها تنگ تنگ  
 بیخته در ، مشت مشت ، ریخته زرچنگ چنگ  
 چوا رتش صلح سرو کشیده صف هنگ هنگ  
 بهرطر فحفت جفت ستا ده نا ژو و بیـــــد  
 سبزه نگر پشت پشت ، لاله ببین موج موج  
 قمریکا نالف الف ، بلبلکا نفوج فوج  
 دمیده گل دشت دشت رسته سمنز و ج زو ج  
 کبوتران صف به صف گرفته براوج اوج  
 خنده زده قاه قاه کبک میا نخویـــــد  
 نرگس مخمور ، سرز خواب برداشتـــــه  
 افسریا زرناب بفرق بگذاشتـــــه  
 زریزه ها ی طلا ، کف خودا نباشتـــــه  
 سروپی دیدنش قامتی افراشتـــــه  
 زشوق رخسار او ، بلرزه افتاده بیـــــد  
 سمنلبا سفید ، کره ببر چون عـــــروس  
 دمن شده از گیاه ، چو گنبد آبنوس  
 چمن زده هر نفس بیای شمشا دبـــــوس  
 بتخت فیروزگل نموده خندا نجلوس  
 غرق شعف زین نشاط که ماه شعبان دمییـــــد  
 نور جمال خدا ، ز پرده آمد بســـــرون  
 ز نرجس آمدگلی ، تا زه رخ لاله گون

که نوررویش بود، بعا لمی رهنمون  
 بسرز شوقش نشاط ، بدلز عشقش جنون  
 تا زه بنورش امل، زنده ببویش ا میسد  
 فرشتگان بهشت ، کمینه دربانان و  
 عالم خلقت نمی، ز بحرا حسبانان و  
 معجزه ی عیسوی در لب خندانان و  
 مطلع انوار حق، چهره ی تابانان و  
 شها ن به پیشش زبون، چو بنده ی زر خرید  
 بپا شورستخیز، چورخ هو پیدا کنند  
 هزارها مرده را، بیک دم احیا کنند  
 از رخ تابان خود صدید بیضا کنند  
 بنده ی درگاه او، کار مسیحا کنند  
 مادر گیتی چو او پسر به دورا نندیدند  
 ای شه آ زادگان ندین شده تنها بیضا  
 ز شرع حق غیر اسم، نما نده بر جا بیا  
 تیره شده از فساد چهره ی دنیا بیضا  
 رفته به با د هوس خرمن تقوی بیضا  
 بیا که چنگال ظلم، قلب عدالت در یسد  
 به مخزن دین حق فتنه روا ن سیل سیل  
 راهزنان فوج فوج، اهرمان خیل خیل  
 برده گهر بار بار، ربوده زر کیل کیل  
 از این خسان آه آه، وز آ ن ددانویل ویل

دل همه خون شد ز غم، جان همه بر لب رسید  
 به باغ شرع نبی، نما نده دیگر گلسی  
 نه یا سمن نه سمن، نه لاله نه سنبل سی  
 نشنوی از فرط بهت زهیچ سو، غلغلی  
 نه ناله از طائری، نه نغمه از بلبل سی  
 بیا و این باغ را بده صفائی جدید  
 قوا عدا جتماع، شکسته و ریخته  
 رشته‌ی آزدگی سوده و بگسیخته  
 به حیلہ گرگان مست، با گلہ آمیخته  
 اجانب از هر طرف فتنه برانگیخته  
 شده خزان فروردین، شب عزا روز عید  
 بیا و درمان درد، شفای علت بیچار  
 تمدنی تازه تر، برای ملت بیچار  
 بهر سرا جتماع، تاج سعادت بیچار  
 ظلم و عداوت ببر، رسم عدالت بیچار  
 بیا که اسلام شد، خوار و غریب و وحید  
 بیا پی صلح را ز سنگ فولاد کین  
 جا معه را جانودل، بعدل آبا دکن  
 بیک تزلزل خراب، پایه‌ی بیدا دکن  
 بکاخ شاها نیکوب پرچم و فریا دکن  
 که مظهر عدل حق بداد مردم رسید

گرچه دل "بهجتي" غرق بود در گنا ه  
 چه غم که باشی تو اش ملجا و پشت و پنا ه  
 مرا نش از آستان، گرچه بود روسیاه  
 که را ندن از در گدا ینشا یدا زیا دشا ه  
 بده رهش کز کریم، کسی نشدنا ا میسد

\* \* \* \*

آتش سینه عیا نیا شدم از چهره ی زرد  
 هرگز این شعله ی دلخواه مکن یا رب سرد  
 ارمغان مهر تو این طبع گهر با را آورد  
 تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرده  
 خلق را ورد زبا نمدحت و تحسین منست

\* \* \* \*

خندم از شوق تو و از غم تو گریه کنم زار  
 نیست در خانه ی دل جزا ثر هستی بسار  
 هستی خویش به راه تونها دم به کنسار  
 دولت فقر خدا یاب من ارزانی دار  
 کا ین کرامت سبب حشمت و تمکین من



# د و فر ا ق ت چه ک ن م ؟



درتوسل به جنا ب توجہ تدبیرکنم  
چند در فرقت تونا لهی شبگیرکنم  
آنچه در مدت هجرتو کشیدم هیه سات  
درینکی نانا مه محالست که تحریرکنم  
در شب هجرتو مجموع پیریشانی خویش  
کومجالی که یکا یک همه تقریرکنم  
گر بدها نم که وصال توبجا ندست دهد  
دل و جانرا همه در بازم و توفیرکنم  
دم مزنیض زدشواری هجران با من  
چو که تقدیر چنین است چه تدبیرکنم

## گفتم گفتا

گفتم: که روی خوبت از من چرانهان است ؟  
گفتا: تو خود حجابی، ورنه رخ عیان است  
گفتم: که از که پرسم، جانان نشان کویست ؟  
گفتان نشان چه پرسی، آنکوی بی نشان است

گفتم : مرا غم تو ، خوشتر ز شا دما نسی  
 گفتا : که در ره ما ، غم نیز شا دما ن است .  
 گفتم : فراق تا کی ؟ گفتا که تا تو هستی  
 گفتم : نفس همین است گفتا سخن همان است ؟  
 گفتم که سوخت جانم ، از آتش نهانم  
 گفتا آنکه سوخت او را ، کی ناله و فغان است ؟  
 گفتم : که حاجتی هست ، گفتا بخواه از ما  
 گفتم : غم بیفزا ، گفتا : که رایگان است  
 گفتم ز فیض بپذیر ، این نیم جان کس دارد  
 گفتانگا هدا رش ، غمخانه توجان است

## مهدی موعود کجائی؟

پس فاطمه ای مهدی موعود کجائی؟  
 حجت بالغه ی خالق معبود کجائی؟  
 جدات فاطمه ما یوس شدا زیاری انمار  
 شد ره چاره برویش همه مسدود کجائی  
 بارها کرد سفارش نبی در باره ی عترت  
 رفت از خاطر امت چقدر زود کجائی؟  
 آنقدر ظلم به زهراء شد از بعد پیغمبر  
 که دگر ساعتی از درد دنیا سود کجائی؟

داشت یک فاطمه او کشته شد از یکجها ن آزار  
 مزد پیغمبر اکرم (ص) مگر این بود کجا شی  
 بجز از این که دما دم بیغمش غم بیفـزود  
 عقده‌ی غم زد دل او کسی نگشود کجا شی؟  
 فاطمه منتظر است با تو دهد شرح غم دل  
 تویی بر غم او دا روی بهبود کجا شی؟  
 رفت با پهلوی بشکسته دل افسرده ز دنیـا  
 غم دل با کسی اظہار نفرمود کجا شی؟  
 کشته گشتند بینی فاطمه در روز سقیفـه  
 عمده‌ی مقصدا یثا ن همه این بود کجا شی؟  
 تا نه گشتند شجر حق کشی آ را م نکشتند  
 چه قدر زود رسیدند به مقصود کجا شی؟  
 آتش افروزا عا دی شدی کاشا نه یزہراء (ع)  
 تیره شد روز جها ن آتش این دو کجا شی؟

يَقِيْتُ لِلّٰهِ خَيْرٌ لِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ

(سورۃ ہود آیت ۱۸۱)

یعنی: (بدانید) که آنچه خدا برای شما باقی گذارد

بہتر است برای شما اگر واقعاً بنحدا ایمان دارید:

# آرامگاه دل

صبح از لایمشرق حسن تودمیده است  
تا شام بدیده یخورشید دریده است  
حیف است نگه جانب مه، با مه رویست  
ماه آنرخ زیباست هر آن دیده که دیده است  
هرگز نکنم من سخن ز سرو و صنوبر  
سرو آنقدر با لاست هر آنکس که شنیده است  
ایشا خه یگل در چمن "فاستقم" امروز  
چون سرو و تو سروی بفلک سر نکشیده است  
تشریف جها نگیری و اقلیم ستا نی  
جز بر قدر عنا یتو دورا نبریده است  
ای طور تجلی که ز سینا یتو موسی  
مرغ دلش اندر قفس سینه تپیده است  
سر چشمه ی حیوان نبود جز دهن تنو  
خضرا ز لب نمکین تو مکیده است  
از ذوق تو بلبل شده در نغمه سرائی  
وز شوق تو گل بر تن خود جا مه دریده است  
اعروی دل آ را متو آ را مدل ما  
بازا که شود را م منا یندل که رمیده است

با ز آ که به نفخه ی وصل رخ جانان  
 برسوخته ی هجر نسیمی نوز یسده است  
 لطفی بکن و مفتخرم کن به غلامی  
 کس بنده با زا دگی من نخریده است  
 دردا نره ی شیفنگا ندیده ی دوران  
 آشفته ترا ز مفتقر زا رندیده است

## بگشای تریتم را

دست از طلب ندا رم تا کام من بر آید  
 یا تن رسد بجا نم یا جا نزن بر آید  
 بنمای رو که جا نها گرد فدای رویست  
 بگشای لب که فریاد زهر درون بر آید  
 هر قوم را ست راهی، شاهی و قبله گاهی  
 ما نیم و در گه توتا جا نزن بر آید  
 از کوی خویش رفیت سوی میدواران  
 بوئی چه بوی رحمانکا نا زمین بر آید  
 از حسرت و صالت جان دام و ندیدم  
 یا رب از این سعادت کی کام من بر آید  
 بگشای تریتم را بعد از وفات و بنگر  
 کز آتش درونم دودا ز کفن بر آید

# فروغ امید نور است

گر نبا شد بدل فروغ امید  
آدمی را جها نشود زندان  
نبود گر نشاط و شوق نویسد  
دل شود خسته، جا نشود حیران  
زندگی را بودا مید، کلیسد  
هر معما ازا و شود آسان  
\* \* \* \* \*  
نا امید سیاهست و بیلا  
قهق است و برق عالمسوز  
دوزخی تیره است و جان فرسا  
وحشت افزا شبیست بی دم روز  
در ره یا سهر که شد پویسا  
نشود بر مرا د خود پیروز  
با میدی که درد دل فردا ست  
شوق جا نود دل در آ میزد  
در جها نهر نوا و هر غوغا ست  
از گلوی امید بر خیزد  
انتظار فرج که شیوهی ما ست  
جان بر افروز دودل انگیزد

هر که را انتظار، راهبر است  
 دارد آینه‌های درخشان شده  
 بدل هر که یا سرکار است  
 راستی مرده‌ایست جنبیده  
 بینا قوا مشیعه مفتخر است  
 که بود ز انتظار دل زنده  
 ز انتظاری عمیق و پا برجا  
 شیعه‌ای نسا ن مبارز است و غیور  
 همتی دارد آسمان فرسوده  
 هست همواره از مذلت دور  
 را دو آ زاده است و بی پروا  
 نرود زیر بار باطل و زوز  
 شیعه در دوره‌های استبداد  
 سینه‌ی خویش را نموده سپهر  
 در قبال حکومت بی‌داد  
 آستین بر زده است و بسته به کمر  
 با خیانتگران نموده جهاد  
 باخته در راه عدالت سر  
 بسته‌گه راه دولت اموی  
 که در افتاده با بنی عباس  
 کرده چون برق و با دپیش روی  
 ننموده ز تیغ و تیر هراس

شیعه پیروزو غالب است و قوی  
 که بود پیرا میدو پیرا حاسا  
 چون کشد عدل جهان فـریاد  
 تا ابد اللم و فتنه افتد مدهـش  
 رود از بین، زور و استبداد  
 آتش فتنه ها شود خامـش  
 صلح و آرامش و فضیلت و داد  
 بر رخ خلق، واکند آغـش  
 آن زمان دارها شود برپا  
 کيفرا هل ظلم داده شود  
 حکم حق موبموشودا جـراء  
 حکم باطل فرونها ده شود  
 از نقوش سیاه بدعتها  
 لوح اسلام، پاک و ساده شود  
 حجت منتقم امام زمان  
 چون کند دستانتقا مـرون  
 بنما یدز خون جباران  
 چهره یتیره یزمین گلگون  
 خانه ی ظلم کننده بنیان  
 پیکر جور را کشد بر خـون  
 آن زمان ناله ای ز روی زمین  
 نشود جا نب سپهر بلـند



زندگی چون عسل شود شیرین  
 نبود کار لب بجز لبخند  
 آفرینش شود جوان و نوین  
 نبود خاطر یزغصه نژند  
 در همه جا با هتزا ز آید  
 پرچم لاله‌الاله‌الله  
 دین توحید حکم فرما یید  
 بر همه خلق از سپید و سیاه  
 جز ره حق کسی نیما یید  
 نتوان یافت یکنفر گمراه  
 دیگر آن روز ننگ ری در راه  
 هر قدم صد فقیر و گرد آلود  
 نشنوی از کسی شکایت و آه  
 همه با شنند خرم و خوشنود  
 بود آن روز، روز عیش و رفاه  
 که بود عهد مهدی موعود

# چه جلالی چه شکوهی!

و بخت جهان را تو بلندا ختر سعدی

ملکا ، بخت جهان را تو بلندا ختر سعدی  
که بنا م تو بود هر که ز ندسکه ی نقدی  
نه مقید به زمانی ، نه زمین گیر مکی  
توئی آن خلقت پیشین ، آ که نبا شد ز تو بعدی  
همه جنبیده و توروحی ، همه نیشند و تونوشی  
همه تلخند و تو شیرین ، همه زهرند و تو شهدی  
هدف قهر تو دشمن ، نظر مهر تو بر مـا  
تو فروزنده چو برقی ، تو خروشنده چو رعدی  
همه شیرین قرآن ، ز لبان تو نما یـان  
عجب ارگفته ی گرمت نپذیرد دل سردی  
لب دلجوت کجا و گل بی روح لب جـو  
خدا برو کجا و غزل حا فظ و سعـدی  
نظر رب تعالی ، همه بر آن قدوبـا لا  
چه فروغی ، چه جلالی ، چه شکوهی و چه مجدی  
رسن محکم دینی ، مثل ماء معینـی  
تو حبيب همه عالم ، تو طبیب همه دردی

# کنج پراج مهرتوست

مهرترا به عالم مکان نمی‌دهم  
این گنج پربهاست من رزا نمی‌دهم  
گرا نتخاب جنت و کویت به من‌دهند  
کوی‌ترا به جنت و رضوا نمی‌دهم  
نام‌ترا به نزدا جانب نمی‌بهرم  
چون اسم اعظم است به دونا نمی‌دهم  
جانمیده‌م به وصل تو یا حجت خدا  
تا بر سرم قدم ننهی جان نمی‌دهم  
ای خاک پای تو مهرنما ز من  
آن مهر را به مهر سلیمان نمی‌دهم  
بر من غلامی تو بردتا جز افتخار  
این تاج را به افرشاها نمی‌دهم

\* \* \* \*

شب گورخ مهتاب نبیند سخت است  
لب تشنه اگر آب نبیند سخت است  
مانوکروا رباب توئی مهدی جان  
نوکررخ ارباب نبیند سخت است  
ما عاشق و معشوق توئی  
عاشق رخ معشوق نبیند سخت است

# سلسله اوقاف است

یار پنهان ز نظر با زعیان خواهد شد  
روشن از طلعت او چشم جهان خواهد شد  
شب دیجور فراق رخ مهدی (عج) روزی  
روشن از جلوه‌ی آن روی نهان خواهد شد  
گرچه یعقوب زمان پیرشدا ز هجرانش  
با زان مقدم آن شاه جوان خواهد شد  
صبح وصلش چو ز مغرب بد مدبر عالم  
عالم از نور رخ نورفشان خواهد شد  
ز راه‌ای از گل رویش چو هدیه گردد  
دمندهر معطر چونان خواهد شد  
مژده‌ی وصل رخ منتظر منتظران  
مرهم زخم دل منتظران خواهد شد  
بیک جا نبخش ظهور شه عالی منسب  
سبب مرگ همه مدعیان خواهد شد  
طعن بر شیعه‌ی مهدی (ع) تف سربالایشست  
که رخ صاحب تف بستر آن خواهد شد  
حاکم مطلق و فرمانده ربع مسکون  
عاقبت مهدی موعود (عج) زمان خواهد شد

مرز فرماندهی و کشور پهنان را و  
 سرزمین نیست که بی مرز و مکان خواهد شد  
 دوره‌ی دولت و دوره‌ی علم و تقوا است  
 هر که در پیشه‌ی دین مسئله‌دان خواهد شد  
 جمله اعداء در آن عرصه‌ی زمان  
 به یاد الله زمان نیست و زبون خواهد شد  
 همه‌ی راهروان سلک  
 به در قرب خدا رو به جنان خواهد شد  
 اوست تنها حاکم عدل و جهاندار خلق  
 عاقبت او به توانا الله منجی ما همگی خواهد شد



فراتر از زمان

بنا بر اساس

# یاجن العسکری

جان به لب آمد ز هجران تو یا بن العسکری  
دست ما باشد به دا ما ن تو یا بن العسکری  
تا به کی پنهان بود از دیده ی گریان ما  
چهره ی چون ماه تا بان تو یا بن العسکری  
کی دم صبح و صالت از برای دوستگان  
کی شود این شام هجران تو یا بن العسکری  
تا کی و تا چند با شنای پناه بی کسان  
عاشقانت مات و حیران تو یا بن العسکری  
تا بکی باشیم از هجر تو ای صبح امید  
همچو بلبل ما نوا خوان تو یا بن العسکری  
با غبانا هیچ میدانی که در دشت بسلا  
شد خزان از کین گلستان تو یا بن العسکری  
هیچ میدانی شدند از تیغ بیدار خسان  
غوطه و در خون عزیزان تو یا بن العسکری  
یا دآریم هر زمان از طفل بی شیر حسین (ع)  
سوزدت این غم دل و جان تو یا بن العسکری

# مرغ سحرگاهان

ز صحرای دلم جز بوته‌ی غم

نرویدگر گل و سنبل بکارم

دلم از دوریت یا را غمین است

شود آبی اگر تو یکدم در کنارم

اگر دستم رسد بردا من تو

زدیده در به دا ما نت فشا نس

به مژگان خاک را هت را برو ب

ترا در دیده چون مردم نس

عزیزا کاسه‌ی چشم سرا نیست

میا نهر دو دیده جای پایت

زان ترسم که غافل پانهی باز

نشیند خا ر مژگانم بیایست

نمودم ناله چون مرغ سحرگاه

همه شب تا سحرگاهان ز هجرت

با میدی که بینم رویت ای دوست

نگردیدم دمی غافل ز ذکر

به دوری از بوم دل در برم نیست

هوای دیگری اندر دلم نیست

بجان دلبرم گزهر دو عالم

تمنا ی دیگر جز دلبرم نیست

بنالم، اشک ریزم، خون فشانم

که تا شمع شبستا نم تو گوگردی

ز گلزار جهان دل برگرفتیم

که با شد سرو بستا نم تو گوگردی

شدم سپیدموی اندر جوانی

ز بس درد غم هجران کشیدم

بشد عمرم با خرای نگار

زبا غو صلت آخر گل نچیدم

توای با دصبا، ای پیک رحمت

گذر چون میکنی ز در گه یی ر

ز خاک کوی روح افزای آن دوست

غباری از سر شفقت به من آر

گذر کدم چو اندر کوی دلبر

زبانگ ناله شی رفتما ز هوش

سحر گاه هی چو هوشم بر سر آمد

رسیدم این صدا از یار برگوش

هر آنکس عاشق است، از جان نترسد

عاشقا ز کنندوا ز زندان نترسد

دل عاشق بود، گرگ گرسنه

که گرگ از هی هی چوپان نترسد



# فہرست سرودها

۴	مقدمہ
۶	از نظر پنہان
۷	تمنا یومال
۸	بیا دتوشیرین کا مہا
۹	مہدی (عج) بیا ، مہدی (عج) بیا
۱۰	ایحا می قرآن کجائی
۱۱	پردہ زرخسار برافکن
۱۲	من گلہ دارم
۱۳	زہر روی تو
۱۴	میسوزم و میسازم
۱۴	نیش تو نوش است
۱۵	آرام جان
۱۶	غم مخور
۱۷	یارتو مونسم
۱۷	چہ توان کرد؟
۱۸	کوه و صحراء را ببوسم
۱۹	کیست او؟
۲۰	یا مہدی (عج) ادرکنی
۲۰	مہدی (عج) نیامد
۲۱	شمشیر کجاست راست کند...

- ۲۳ جا نیه لب آمد
- ۲۴ دستم گیرا زکرم
- ۲۵ روز ما شب شده
- ۲۶ مهدیا زور دنیا
- ۲۸ از غمت چون ما ه خمیدم
- ۲۹ گدا ئی خانه تو ...
- ۳۰ منتظر منتظر هستیم
- ۳۱ خونج کریم ما
- ۳۲ گر شود وصل نصیب ...
- ۳۳ به عشق تربیت کوی تو
- ۳۴ میل روی مهدی (عج)
- ۳۵ دستجوی تو
- ۳۶ پناه بی پناهان
- ۳۷ حسرت دیدار دارم
- ۳۸ دعای فرج
- ۴۰ شه کار معبود آ مده
- ۴۳ گوشه نشین
- ۴۴ عید بزرگ است امروز
- ۴۶ ای دادگربیا
- ۴۸ چشم به در منتظریم ما
- ۴۹ همه گویند بیا مهدی جان

- ۵۰ نیروی زیادماها  
 ۵۱ تا آمدن مهدی موعود خدا یا  
 ۵۲ از سفر بیا  
 ۵۳ صاحب ما را برسان  
 ۵۶ سایه فکن ما را  
 ۵۷ امان از آخر الزمان  
 ۵۹ تنها پناهگاه  
 ۶۰ توسل به امام مهدی (عج)  
 ۶۱ ای هادی ام  
 ۶۲ دردهجران تو  
 ۶۴ ای دلنواز  
 ۶۵ عشق تو تنها آرمان ما  
 ۶۶ آمدن مهدی (عج) که ...  
 ۷۰ نور بخش چشمه ی خورشید  
 ۷۳ ایشک چمن  
 ۷۴ پناهگاه کجاست ؟  
 ۷۶ بیا که جهان گشته پرز ...  
 ۷۸ ترحم کن به حال ما  
 ۷۸ یاسیب دردمندان  
 ۸۱ شب عارفان  
 ۸۲ جان به پایت افکنم  
 ۸۳ آه از این حجر  
 ۸۵ جوانی پیر

- ۸۶ مسکن دلها
- ۸۷ خیز و دعا کن
- ۸۹ خوشا مرگ با ولای مهدی (عج)
- ۹۰ عجب مولودی
- ۹۱ بزد قدم در این جهان
- ۹۴ زدوریت آه کشم
- ۹۵ ای کوکب هدایت
- ۹۶ بزم بی‌یا داوچه سود ؟
- ۹۸ آ میخته جانم با مهرا و
- ۹۹ در هجرت تو گرما ...
- ۹۹ زنجس گلی آمد به دنیا
- ۱۰۴ در فراق چه کنم ؟
- ۱۰۴ گفتم ، گفتا
- ۱۰۵ مهدی موعود کجائی
- ۱۰۷ آرا مگاه دل
- ۱۰۸ بگشای تربتم را
- ۱۰۹ فروغ میدنوراست
- ۱۱۳ چه جلالی ، چه شکوهی به تو بینم
- ۱۱۴ گنج پیرا رج مهرتوست
- ۱۱۵ سلک او قرب خداست
- ۱۱۷ یا بنالعکسری
- ۱۱۸ مرغ سحرگانه
- ۱۲ فهرست سرودها

ویژه بانوان و دوشیزگان



تقدیم می کند :

- ۱- شهین و چند مقاله دیگر
- ۲- با زیچه ی هوس
- ۳- مسائل اختصاصی
- ۴- راه گریز از شوربختی
- ۵- روش خوشبختی
- ۶- عشق تازه عروس آلمانی
- ۷- نقش زن در انقلابهای اسلامی
- ۸- حجله ی خونین
- ۹- چشم چرانی
- ۱۰- آیا من مسلمانم؟
- ۱۱- ما در پیا مبر (ص)
- ۱۲- از کجا بگویم؟
- ۱۳- اعلام خنجر به خواهران
- ۱۴- دختریتیم
- ۱۵- نا پدري
- ۱۶- فاطمه ی زهراء (ع)
- ۱۷- حجاب اسلامی
- ۱۸- مقالات نرجس : ۱ و ۲ و ۳ و ۴
- ۱۹- سرودهای انقلابی
- ۲۰- را زونیا زبا خدا

توجه :

کتابهای فورا میتوانید از طریق انتشارات پیام اسلام و نما یندگی های آن تهیه فرمائید.

# قصه‌ها ما سلامی

## برای بچه‌های انقلابی

این قصه‌ها منتشر شده است :

- ۱- ننه عبدال
- ۲- من گاوم
- ۳- تخم طلا
- ۴- برادران شیطان
- ۵- من عمادم
- ۶- کلاغ پر
- ۷- مریم آباد
- ۸- آفرین پسر خوب
- ۹- بلبل وجوجه اش ۱۰- سنجد آباد
- ۱۱- جرأت کجاست؟
- ۱۲- بز جنگی
- ۱۳- نماز وحدت
- ۱۴- روباه آواره
- ۱۵- الله اکبر
- ۱۶- درخت خون
- ۱۷- کبوتر
- ۱۸- شتر دزد
- ۱۹- آش قلمکار
- ۲۰- مرغ آزادی

هر کتاب بیست ریال

مسیحی  
انتشارات پیام اسلام قم

- ۱- نقش کلیسا در مالک اسلامی
- ۲- مردان پاک
- ۳- راه مبارزه با مشکلات زنا شوئی
- ۴- ندای اسلام از قلب ایتالیا
- ۵- علی بن ابیطالب (ع)
- ۶- پیشگوئیهای علمی قرآن
- ۷- دختر وظیفه شناس
- ۸- رهبران جهانی
- ۹- افسونگر قرن
- ۱۰- بحثهایی درباره ی خدا
- ۱۱- مرگ سبز
- ۱۲- سلیمان و بلقیس
- ۱۳- سیمای مقداد
- ۱۴- فروع دین
- ۱۵- مرد خسیس
- ۱۶- جوانان چرا ...
- ۱۷- دهبهران
- ۱۸- نورایمان در قلب کودک
- ۱۹- روزه و ماه خدا
- ۲۰- آرا مشروانی
- ۲۱- قصه های قرآن
- ۲۲- نکاتی درباره دستگاه آفرینش
- ۲۳- نقشه های شوم استعمار
- ۲۴- اعتیادهای خطرناک
- ۲۵- پیشاهنگ شهیدان

- ۲۶- دوستیهای تلخ و شیرین
- ۲۷- زندگی ایده آل
- ۲۸- چرا رفوزه شدم؟
- ۲۹- سا زوا و آواز
- ۳۰- بسوی اسلام یا آئین کلیسا
- ۳۱- سخنان ۱۴ معصوم (ع)
- ۳۲- یکه تا زیروز
- ۳۳- عشق و خودکشی
- ۳۴- اسلام چیست و مسلمان کیست؟
- ۳۵- نظریه بار دوگانه کمونیسم
- ۳۶- ابوذر غفاری
- ۳۷- علل جرائم
- ۳۸- غیر خم
- ۳۹- چهل حدیث
- ۴۰- تعلیمات دینی
- ۴۱- دختر سراهی
- ۴۲- سالنامه ی پیا ما سلام سال هشتم
- ۴۳- مسئله فقر
- ۴۴- جوانان چه میپرسند
- ۴۵- از حسین (ع) برایم بگو
- ۴۶- پیا مبرا سلام (ص)
- ۴۷- اسلام و اجتماع
- ۴۸- رفتارشناسی با بکر
- ۴۹- اسلام در آمریکا
- ۵۰- حدود خسارات جهان و انحطاط مسلمین
- ۵۱- نهج البلاغه از دیدگاه قرآن
- ۵۲- مسلمانان روسیه
- ۵۳- طوفان جوانی (جلد دوم جوانان چرا؟)
- ۵۴- راه و بیراهه
- ۵۵- سرود و شعارهای اسلامی
- ۵۶- نماز نیروی مقاومت اسلامی
- ۵۷- رمز ترقی
- ۵۸- کیفرگناها ن در دادگاه اسلام
- ۵۹- شیعه و زما مدارا را بخودسر
- ۶۰- کودک نیل



- ۶۱- ابراهیم بت شکن  
 ۶۲- کنفرانس مذهبی لبنا  
 ۶۳- اشک قلم (شعر)  
 ۶۴- جنایات غربی در شرق-  
 ۶۵- کشف اسرار  
 ۶۶- شهید آیه الله با فقی  
 ۶۷- نهضت کربلا (شعر)  
 ۶۸- اسلام در فیلیپین  
 ۶۹- حمله ی خونین  
 ۷۰- فلسطین را نجات میدهم  
 ۷۱- فلسطین کلاس انقلاب (شعر)  
 ۷۲- پاداش رسالت  
 ۷۳- همکاری با نهادهای انقلابی  
 ۷۴- گفتگوی ازدواج  
 ۷۵- افکار استاد شهید دکتر مفتاح  
 ۷۶- آینده ی اسلام  
 ۷۷- بلای صهیونیسم  
 ۷۸- آمنه ما در پیا مبر (ص)  
 ۷۹- امام مهدی (عج) در قرآن  
 ۸۰- انسان، اسلام  
 ۸۱- خودآموز قرآن  
 ۸۲- سروهای امام مهدی (عج)

انتشارت پیا ما سلام در مدت کوتاهی حدود ۱۵۱ جلد کتاب در سطح های مختلف برای عموم طبقات به چاپ رسانیده و در اختیار عموم قرار داده است .  
 در شهرستانها ئی که نماینده نداریم میتوانید از این طریق تهیه فرمائید .  
 پول به هر بانگی که ما یل هستی دلف نموده و بفرمائید روی چک بانگی بنویسند ؛  
 قم خیا بانا رم پلاک ۱۲۳۰ انتشارات پیا ما سلام سپس چک را داخل نامه گذاشته و نامه مکتا بها ئی که این موسسه چاپ کرده بنویسید و ضمیمه نمایید پس از وصول چک و نامه مکتا بها توسط پست تقدیم میگردد .  
 کمتر از ۳۰۰۰ ریال با پست عادی فرستاده میشود .  
 این موسسه مسئول نرسیدن کتاب نخواهد بود  
 انتشارات پیا ما سلام قم - تلفن ۵۸۴۷